

کارگران همه ی کشورها متحد شوید!

(بولتن نظرات)

از انتشارات حزب رنجبران ایران
شماره ۲۴
خرداد ماه ۱۳۸۰

مطالب این شماره :

- * آزادی انقلاب "دوم" گم شد...!
- * خاورمیانه و حوالی وارد فاز جدیدی شده اند !
- * برخی اعلامیه ها و مواضع ما در بهار ۱۳۸۰ :
- * گردش به راست افراطی در ایتالیا:...
- * نیاز مبرم جنبش کمونیستی و کارگری !
- * نابرابری جهانی _ برنده ها و بازنده ها !
- * شمه ای از وضعیت جهان زیر سلطه ی سرمایه های بزرگ
- * فراملی...!
- * مبارزه عین زندگی است !

یاد آوری :

مسئولیت مقالات نوشته شده در " بولتن نظرات " بر عهده امضاء کنندگان بوده

و لزوماً با مواضع آخرین کنگره‌ی حزبی خوانائی ندارد و موضع جمعی را نمایندگی نمیکنند .

با نشانیهای جدید زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخوانید:

Ranjbaran@hotmail.com

www.ranjbaran.org

آدرس پست الکترونیکی

آدرس غرفه حزب در اینترنت

1-Ranjbar

Box 1047

162 12 Vallingby

SWEDEN

2-Ranjbar

P.O.Box 39269

Washington, D.C. 20016

U.S.A.

آزادی انقلاب "دوم" گم شد...!

چند روز دیگر، آخرین بخش نمایش نامه‌ی مضحک "انتخابات" به سبک اسلامی (بخوان انتصابات) اجرا خواهد شد. طی ۴ سال گذشته، رقابت بین دو جناح بر سر حفظ یا کسب موقعیت برتر در حاکمیت، یک روز هم قطع نشده و تا به امروز ادامه داشته است. آنها به دلیل این که لازم و ملزوم یکدیگرند، هیچ کدامشان قادر به طرد یکدیگر نشده‌اند. اکنون، در شرایطی که در آستانه‌ی فصل گرما، مردم از داشتن آب آشامیدنی محروم بوده و هر قطره آب را باید به بهای خون خود بپردازند، حاکمین در حفظ "بیضه‌ی" گندیده‌ی اسلامی (بخوان حاکمیت بورژوازی در قدرت) به هر ترتیبی می‌کوشند. رقبای "خودی" در صددند مردم را به پای صندوقهای رای بکشند تا در خارج و در برابر انظار جهانیان ادعاکنند که مردم طرف دار حکومت اسلامی هستند و در داخل و پس از پایان "انتخابات" و طبق روال سنتی، جناح تمامیت خواه به مردم بگویند که در حاکمیت ولایت فقیه و حکومت خدائی، مردم به حساب نمی‌آیند و این انتخابات کشکی بیش نیست و رئیس جمهور و قانون‌گرائی اش جز تسلیم بی قید و شرط به ولایت فقیه، راهی نداشته و الا در لیست متمردين از اسلام قرار خواهد گرفت و "قاضی" مرتضوی به سراغش خواهد آمد!! آنها مصمم هستند تا قضیه را با قمه‌کشی یک طرفه کنند و "اصلاح طلبان" را به سازش و تسلیم بکشانند. "اصلاح طلبان" تا حدی به زانو درآمده هم، با "آرامش فعال" در صدد پیشبرد کار خود هستند و چون احتمال بردن "انتخابات" را دارند به پشتوانه‌ی آن، نزاع کج دار و مریز خود را ادامه می‌دهند. و در این بین، نه شور و حالی برای رفتن پای صندوقهای رای در مردم موجود است و نه قدره بندگان رژیم حاضرند چند روز تعطیلی به قمه‌کشی شان بدهند و ستادهای انتخاباتی کاندیداها به آتش کشیده می‌شوند!

با پیروز شدن خاتمی و با احتمالی بسیار ضعیفتر کاندید دیگری در "انتخابات"، نزاع و ستیزهای دو جناح پایان نیافته و یا تخفیف پیدا نخواهند کرد. چنین تصویری باطل است. برخلاف بسیاری از تحلیل گران سیاسی که به این نزاع، جنبه‌ی طبقاتی نداده و مسایل ذهنی و سبک کار متفاوت حاکمین را در حفظ یا کسب قدرت بیشتر عمده می‌کنند، به نظر ما، در پشت سر این نزاع‌ها منافع دو بخش از بورژوازی ایران قرار دارد: بخش تجاری که هم اکنون اهرمهای عمده‌ی قدرت را در زمینه‌ی اقتصادی، نظامی و قضائی در دست دارد و حاضر نیست امکانات عظیم مالی را که سالهاست در اختیار دارد از دست بدهد. بخش صنعتی، به عکس در بحران به سر برده و در جستجوی راه حلی برای حفظ موقعیت خویش است. کارخانه‌ها را یکی بعد از دیگری به بهانه‌ی فقدان امکانات مالی و بهره‌وری، به تعطیل می‌کشاند و کارگران در ابعاد چند صد هزار نفری از کار بی‌کار می‌شوند. امنیت قضائی از مردم سلب شده، بساط اعدامها، شکنجه‌ها، سنگسارها لحظه‌ای قطع نشده و فقری فراگیر بر پهنه‌ی ایران بال گسترده است. این وضع گنبدی دوگانه‌گی در حاکمیت و این بی‌حقوقی مردم، پس از "انتخابات" ۱۸ خرداد نیز ادامه خواهد یافت. چنین وضعی دیگر قابل دوام نیست.

اگر به کارنامه رژیم جمهوری اسلامی در ۲۲ سال اخیر نگاه کنیم می‌بینیم که سادسیم مذهبی در قدرت، به مراتب از دیکتاتوری سلطنتی هم پای خود، خشن تر بوده و بر مردم ظلم و ستم فزون تری را روا داشته است. حرص بورژوازی در قدرت برای سرکیسه کردن مردم و پر نمودن جیب آقاها و آقازاده‌ها به مراتب از حرص هزار فامیل زمان رژیم سلطنتی بیشتر بوده و غارت ثمره‌ی کار و دارائی‌های مملکت توسط حاکمین حد و مرزی نمی‌شناسد. خشونت ضدانسانی موجود حاکمین، انعکاسی است از این موقعیت ممتازشان که باید به هر قیمتی حفظ شود.

اما بررسی اوضاع نشان می‌دهد که بدون آلترناتیوی انقلابی، اتفاقات مشابه اتفاقات قبل از انقلاب بهمن، برای فراهم ساختن دست به دست شدن قدرت و به منظور حفظ حاکمیت در دست بورژوازی، می‌توانند بازم صورت بگیرند. تاریخ مرتباً تکرار خواهد شد و هر بار گنبدی تر از بار پیشین!

قبل از انقلاب بهمن، شاه مفلوک که خود را به عبث در اوج قدرت می‌دید، فرمان صادر کرد که هرکس که مایل نیست سلطه‌ی او را بپذیرد، بهتر است از ایران بیرون برود! همین خبرنگار پست، امروز از گلوئی آیت‌الله‌های خونخوار و تاجرمسلک و از جمله مصباح یزدی - در می‌آید که می‌گویند هرکسی مایل نیست زیر بیدق اسلام باشد، ایران جایش نیست! در عرصه‌ی اقتصادی نیز قبل از بهمن ۵۷، فشار سرمایه‌تجاری با وارد کردن کالا از خارج، تولیدکننده‌گان داخلی و از جمله بخش نساجی را دچار بحران و ورشکسته‌گی نمود. امروز نیز در بخش نساجی و یا در بخشهای دیگر نظیر تولید شکر و قند، مافیای تجاری حاکم با تمام وجود در جهت به زانو درآوردن صاحبان تولیدات داخلی، دست اندر کار است.

مردم از رژیم اسلامی بیزارند. صدای اعتراض آنان در سراسر ایران بلند است و وضعیتی شورشی در همه جا دیده می‌شود. حاکمین و به ویژه جناح تمامیت خواه بادی کاشته‌اند که توفان سهمگینی را در آینده‌ای نه چندان دور درو خواهند کرد. بنابراین نه خیمه شب بازی انتخابات نقشی در زنده‌گی

مردم ایران دارد و نه تعداد آراء می‌تواند حقانیتی برای حاکمین و به ویژه برای جناح "اصلاح طلب" به وجود آورد. اوضاع به حدی از گنبدی‌گی رسیده است که اگر حاکمین در این انتخابات رسوا شوند، آن وقت تنها با تکیه به زور خالص و تماما کور، می‌توانند خود را از خطر سقوط نجات دهند و چند صباح دیگری در قدرت بمانند. در چنین شرایطی است که به قول میرزاده عشقی: **آزادی انقلاب اول گم شد - بار دگر انقلاب می‌باید کرد!**

* * *

خاورمیانه و حوالی وارد فاز جدیدی شده اند!

به هر سو که در خاورمیانه و حوالی بنگریم، از شمال تا به جنوب و از شرق تا به غرب - از فلسطین، عراق، ترکیه و ایران گرفته تا منطقه‌های قفقاز و ترکستان - در آتش جنگها و ستیزهای غیرعادلانه می‌سوزند. اما در گیرودار حوادث مغشوش و بغرنج این مناطق، دو حرکت کاملاً متضاد خود را نمایان ساخته‌اند: حرکتی متعلق به توده‌های کارگر و زحمتکش و مردم ستم‌دیده که مستقل و به دور از هرگونه گوشت دم‌توپ شدن طبقات حاکم، برای رهائی خود از زیر سلطه‌ی خشن و بی‌رحم نظامهای داخلی و پشتیبانان بین‌المللی آنها، جریان می‌یابد و تا کسب آزادی ادامه خواهد یافت و دیگری جنگ و رقابت بین ضدانقلاب داخلی برای هموار ساختن شرایط حفظ سلطه‌ی خودی و یا به خاطر تامین زمینه‌ی مناسب‌تر برای غارت و چپاول منابع عظیم موجود در منطقه و نیروی کار ارزان آن توسط سرمایه‌ی جهانی و هم‌دستان داخلی آنان! فراموش نکنیم که خاورمیانه و حوالی، یکی از مهم‌ترین - اگر نه مهم‌ترین - منطقه‌ی استراتژیکی جهان از نظر داشتن ذخایر عظیم نفت و گاز به حساب می‌آیند. به علاوه خاورمیانه، حلقه‌ی اتصال شرق و غرب بوده و راه اصلی نفوذ کلان‌سرمایه‌ها در ماوراء قفقاز و آسیای میانه می‌باشد. بازار بکر و وسیع با جمعیتی بیش از ۲۰۰ میلیون نفر، نمی‌تواند برای ضدانقلاب جهانی و منطقه‌اشتها برانگیز نباشد. به این اعتبار و به دلیل حرص انحصارات نفتی و جنگی جهت نفوذ و بلعیدن منطقه، سالیان درازی است که خاورمیانه روی آسایش به خود ندیده و گوناگونی و تعدد اقوام و ملل و مذاهب منطقه، زمینه را برای انواع ستیزهای ملی و مذهبی مناسب ساخته و از این وضع هم کشورهای امپریالیستی و هم طبقات استثمارگر منطقه حد اکثر استفاده را جهت دامن زدن به اغتشاشات، بهره‌مندی و می‌برند. دزدان داخلی و خارجی بازار منطقه را آشفته می‌خواهند!

حرکتهای استقلال طلبانه‌ی مردم این منطقه زیر رهبری ملی‌گرایان و یا نیروهای مذهبی و ارتجاعی تماماً باشکست رو به رو شده و دیگر رنگ باخته‌اند. تبدیل کشورهای منطقه به حیات خلوت این یا آن امپریالیسم نیز به دلیل فشرده بودن رقابتهای بر سر منطقه به نتیجه‌ی مطلوب امپریالیستها نرسیده و این وضع عدم تعادل و توازن - ولو به طور موقتی - گنبدیده‌گی خاصی را به وجود آورده که به طور مداوم بسط و گسترش یافته‌است. در یک کلام فساد و انحصارطلبی، تا اعماق استخوان حاکمین نفوذ کرده و حاکمین برای حفظ موقعیت ممتاز خود به اعمال خشن‌ترین دیکتاتوری در مقابله با خواسته‌های ابتدائی و به حق مردم این مناطق، متوسل شده و می‌شوند. اما، با رشد انحصارات امپریالیستی به سطح انحصارات فراملی امپریالیستی در نیمه‌ی دوم قرن بیستم

و تلاش آنها برای سلطه بر جهان، تحت لوای "بازار آزاد" جهانی و متعاقب آن به وجود آمدن قطبهای بزرگ امپریالیستی؛ هم‌راه با ناتوانی حرکتهای ملی، مذهبی و یا ملی-مذهبی در حل تضادهای موجود در خاورمیانه به سود فراملی‌ها؛ کشتیبانان اصلی عرصه‌ی اقتصاد و سیاست جهان به بازیابی سیاستهای استعماری و مناطق نفوذی گذشته‌ی خود در مورد این یا آن کشور امپریالیستی، پرداخته و اکنون با نقشه‌ی کشاندن این منطقه‌ی غنی و پرم نعمت به "بازار آزاد" غارت و چپاول سرمایه‌ی جهانی به حمایت از آن بخش از طبقات حاکمی واداشته‌است که با این روند جهانی شدن سرمایه و بازارها موافقت دارند و لذا رقابت یا تبانی سرمایه‌ها و قطبهای بزرگ امپریالیستی حول این سیاست دور زده و خواهد زد. در چنین شرایطی، دیر یا زود، عمر حرکتهای احتضاری زیر پرچم پاره پاره‌ی مذهبی، ملی - مذهبی و یا ملی بیش

از پیش به پایان رسیده و رهبری این جریانات نیز بیش از پیش طوق بنده گی سرمایه ی جهانی را به گردنهای شان انداخته و یا خواهند انداخت. بنابراین، راه رهائی کشورهای این منطقه از سلطه ی طبقات ارتجاعی حاکم و امپریالیسم، تنها وتنها در گرو مبارزه ی سرسختانه، مستقل و هماهنگ نیروهای انقلابی منطقه است برای براندازی این سلطه های خونین و نه لول خوردن در گنداب "اصلاح طلبی" آن هم به کمک بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و وامهای کشورهای امپریالیستی! نجات مردم از دیکتاتوریهای خشن حاکم و استثمار بی رحمانه ی سرمایه های داخلی و بین المللی، مدفون ساختن نابرابری زنان و مردان، پایان دادن به بی حقوقی ملتها و ایجاد منطقه ای آزاد و رها از یوغ ضدانقلاب داخلی و جهانی در گرو حرکت مستقل آنان است برای زدودن این زباله های تاریخی.

در شرایطی که ضدانقلاب در منطقه می کوشد تا در بازار جهانی سرمایه حل شود و این حرکت از پشتیبانی سرمایه ی جهانی برخوردار است، در زمانی که این حرکت ارتجاعی به کمک ارتشهای مزدور و تا دندان مسلح پیش برده می شود، چه وظیفه ای انسانی تر و انقلابی تر از این هست که توده های وسیع مردم منطقه را در مبارزه برای رهائی از زیر این یوغ نفرت انگیز، متحد و متشکل کرد؟! اما سرکوب عریان ضدانقلابی از یک سو و تفرقه و تشتت ناگوار در صفوف نیروهای انقلابی و پیشرو منطقه از سوی دیگر، سازماندهی مبارزه ی مشترک علیه ضدانقلاب در منطقه را بیش از پیش با دشواریهای فراوانی روبه رو ساخته است. در این حرکت رهائی بخش تاریخی، کمونیستها بیشتر از کلیه ی انقلابیون دیگر باید بار مسئولیت سازماندهی مبارزات توده های مردم را بردوش بکشند و با آگاه، بسیج، متشکل و مسلح کردن کارگران و زحمتکشان، نگذارند سلطه ی همه جانبه ی امپریالیسم فراملی ها و هم دستان داخلی آنان برای دهه ها و حتا قرنی دیگر ادامه یابد. این که آیا این ندا توسط مدعیان کمونیست شنیده خواهد شد یا نه و آنها را به متحد کردن صفوف

خودشان خواهد کشاند یا نه، بستگی مستقیم به آن دارد که این مدعیان تا چه حد خود را از زیر سلطه ی افکار و ایدئولوژی طبقات غیر کارگری رها ساخته و جایگاه واقعی و راستین خود را پیدا کرده باشند و نگذارند چرخ تاریخ به روال سابق و به کام حاکمین منطقه و امپریالیسم بگردد!

فراموش نکنیم که اگر جنبشهای کارگری و توده ای در منطقه با هماهنگی پیش بروند، دیگر جوانان و نوجوانان فلسطینی با دست خالی در برابر سربازان تادندان مسلح صهیونیستهای فاشیست لت پار نمی شوند؛ اعتصاب کنندگان غذا در ترکیه پس از ۶ ماه و در برابر سنگ دلان حاکم بر ترکیه، جان نمی بازند؛ در ایران بر انسانها قانون جنگل روا نشده و بی رحمانه شکنجه و اعدام نمی شوند و بالاخره جانورانی نظیر طالبانهای افغانستان، در برخورد به انسانهای دیگر، رفتار گشتاپوی هیتلری را (در چسباندن ستاره ی داود برای شناسائی یهودیان)، تکرار نمی کنند. درس تاریخ این است که هیچ طبقه ی ارتجاعی خود به خود سلطه را از دست نمی دهد و تا زنی نمی افتد. و برای رویدن ارتجاع در منطقه راهی جز مبارزه ی متحد وجود ندارد!

* * *

برخی اعلامیه ها و مواضع ما در بهار ۸۰:

" فرا خوان "

کارگران و زحمت کشان- شهر و روستا ،
 زنان ، جوانان و دانش جویان- دلیر و در صحنه ،
 ملل و اقلیتهای ملی و مذهبی ،
 نیروهای سیاسی مترقی در اپوزیسیون ایران !

دوران ۴ ساله‌ی ریاست جمهوری "اصلاح طلبان" بزودی به پایان می‌رسد. نتیجه‌ی این ریاست در سطح بین‌المللی، در آوردن رژیم جمهوری اسلامی از انزوا ، پسر کردن انبارهای تسلیحاتی رژیم از سلاحهای کهنه‌ی خارجی ، فراهم نمودن شرایط برای جلب سرمایه‌های خارجی به داخل کشور و در سطح داخلی ، تشدید فقر و تنگدستی اکثریت عظیم بیش از ۸۰٪ مردم ، گسترش اعتیاد ، فحشاء ، ناامنی و غیره در کشور، تجاوز به ابتدائی‌ترین حقوق دموکراتیک مردم نظیر آزادی بیان و قلم و تظاهر ، سرکوب مخالفین به شدیدترین وجه ممکن از اعدام و شکنجه و زندان گرفته تا تهدیدهای روزمره و نهایتاً سازش با تمامیت خواهان جهت حفظ نظام گنبدیده‌ی جمهوری اسلامی بوده است.

با توجه به مکانیسمهای موجود در قدرت ، حتا انتخاب رئیس جمهور از میان اپوزیسیون بورژوائی نیز ، به فرض محال ، کار ساز نیست . رژیم جمهوری اسلامی ایران برخلاف تبلیغات مزورانه‌ی " اصلاح طلبان " حاکم و شخص خاتمی ، اصلاح ناپذیر است . تنها راه خلاصی مردم از دست این رژیم منحوس نیز رویدن کامل آن از صحنه‌ی قدرت در ایران می‌باشد.

در شرایطی که حق انتخاب کردن و انتخاب شدن از مردم سلب شده است و هیچ حزب سیاسی در اپوزیسیون و به ویژه احزاب چپ و مترقی حق فعالیت علنی را ندارند ، هیچ راهی جز تحریم فعال ، وسیع و سراسری انتخابات ریاست جمهوری در خرداد ماه آینده ، نمانده است . باید کوشید تا حاکمین را به منتها درجه به انفراد و انزوا کشاند تا جهانیان ببینند که آنها از کمترین پایه‌ی مردمی برخوردار نبوده و جز مشتکی جیره خوار ، کسی به حامیان این رژیم رای نمی‌دهد.

بیش از ۱۰۰ سال پیش ، مردم با یک اعتصاب عمومی در مورد تحریم کشیدن توتون و تنباکو ، رژیم را به تسلیم وا داشتند ، امروز زمان آن رسیده است که اعتصاب عمومی دیگری در مورد تحریم انتخابات و دعوت از مردمان شهر و روستا در بایکوت آن ، رفراندومی را که رژیم هرگز به آن تن نخواهد داد ، سازمان داده و در عمل به تحقق برسانیم . اوضاع بیش از هر زمان دیگری برای تحریم انتخابات مناسب است و هرگونه سازشکاری با این نظام درنده خو ، خدمت به سیاه‌ترین نوع ارتجاع و تداوم حاکمیت دین بر دولت می‌باشد.

تحت شعار تحریم انتخابات ریاست جمهوری ، مبارزه علیه رژیم را پیش ببریم !
 نظام جمهوری اسلامی را باید منفرد و سنگسار کرد !
 جدائی دین از دولت خواست فوری مردم ایران است !
 زنده باد آزادی ، زنده باد سوسیالیسم !

حزب رنجبران ایران - فروردین ۱۳۸۰

* * *

**مردم برای طرد استبداد مذهبی حاکم مبارزه می کنند،
 "اصلاح طلبان" سیاست "از خرس موئی" را پیش می‌برند!**

مردم ایران سال ۱۳۸۰ را با ادامه‌ی مبارزه‌ی دلیرانه علیه نظام حاکم و باعزم رویدن هرچه زودتر این زباله‌ی متعفن، آغاز کرده‌اند: تظاهرات شورش‌گونه‌ی مردم لار در ۷ فروردین، در اعتراض به انتقال طرح تاسیس پالایشگاه فارسیان از لار به مهر، که طی آن ساختمان فرمانداری و عکس

سران رژیم در آتش سوختند و دهها نفر توسط نیروهای ضد شورش رژیم بازداشت گردیدند؛ برگزاری وسیع روز ۱۳ به در توسط مردم و شادی و پای کوبی کردن آنها، در شرایطی که کاربه‌دستان رژیم مذبحخانه تلاش می‌کردند تا مردم را وادار به عزاداری به خاطر ماه محرم بنمایند؛ اعتصاب و تظاهرات مکرر کارگران از جمله اعتصاب کارگران کارخانه ایران پویا، کارگران قراردادی دانشگاه علوم پزشکی خراسان، بستن جاده قدیم کرج توسط کارگران شرکت کفش شادان‌پور، اعتراض کارگران شرکت واحد اتوبوس‌رانی تهران و حومه و اعتصاب کارگران کارخانه‌ی پارچه‌بافی فرصتیان شیراز و ... در اعتراض به پرداخت نشدن حقوقهای معوقه‌ی شان و دیگر خواسته‌های رفاهی و مطالباتی؛ همه و همه نشان دهنده‌ی آن است که مردم از رژیم حاکم بیزار بوده و مصمم هستند امسال مبارزاتشان را در جهت برچیدن بساط ننگین حاکمیت اسلامی شدت بخشند. وحشت رژیم از این اوج‌گیری مبارزات مردم را محسن رضائی رئیس سابق سپاه پاسداران و عضو کنونی "مجمع تشخیص مصلحت نظام" چنین بیان می‌کند: "ایران در آستانه‌ی شورش قرار دارد".

مستبدین مذهبی حاکم به چه کاری مشغول اند؟ آنها در هراس از سقوط رژیم، خویشتن‌داری را کنارگذاشته باشمشیرهای برهنه به جان مردم افتاده‌اند. دستگیریها، شکنجه‌کردنها، اعدامهای در ملاء عام، بستن روزنامه‌های قدری منتقد، فراخواندن افرادی از طیف "اصلاح‌طلبان" به "دادگاه انقلاب" براساس شکایات شکنجه‌گران و پرونده‌سازان مسئول در روزنامه‌های معلوم‌الحالی نظیر کیهان و یالثارات، و ... به رویه‌ای عادی بدل شده و هرچه به پایان عمر رژیم نزدیک‌تر می‌شویم، ستم‌کاری و ددمنشی آنها فزونی می‌یابد. اینان به مثابه غریقی هستند که به هر خس و خاشاکی برای نجات خود متوسل می‌شود. دستگیری تعدادی از شخصیت‌های وابسته به "نهضت آزادی" و یا معروف به ملی- مذهبی، طی یک‌ماه اخیر به جرم "براندازی" و غیر قانونی اعلام نمودن "نهضت آزادی"، دستگیری تعدادی از سران "جبهه متحد دانشجویی" و از جمله حشمت‌الله طبرزدی، رئیس جبهه‌ی دموکراتیک مردم ایران، تداوم قتل‌های زنجیره‌ای در مورد زنان جهت ایجاد رعب و وحشت در میان مردم و ... همه و همه نشان درجه‌ی ترس سرمداران رژیم از مبارزات توده‌های جان بر لب رسیده و محروم ایران در آستانه‌ی انتخابات خرداد ماه آینده است، به حدی که آنها از سایه‌ی خودشان نیز می‌ترسند! در حالی که در تاریخ حیات ۴۰ ساله‌ی "نهضت آزادی"، چه در دوران سلطنت پهلوی و چه در دوران جمهوری اسلامی، آنها به کرات نشان داده‌اند که حاضر نیستند پای خود را یک‌وجوب از فعالیت‌های پارلمانتاریستی و رفرمیستی فراتر بگذارند؛ سال "اقتدار ملی" خامنه‌ای دارد بیش از پیش به سال "انفصال ملی" رژیم جمهوری اسلامی تبدیل می‌شود.

در چنین شرایطی و برخلاف نظری که عمل کرد تمامیت خواهان حاکم را "کودتای خزنده" می‌نامند، این جناح که اهرم‌های قدرت را در دست دارد علیه خودش کودتا نمی‌کند! اما آنها می‌کوشند تا "تسلیم خزنده"ی "اصلاح‌طلبان" در قدرت و یا در اپوزیسیون را از طریق تنگ‌تر کردن دایره‌ی عمل و اختیارات آنها، تحقق بخشند. دوره‌ی ۴ ساله‌ی رئیس‌جمهور بودن خاتمی نشان داد که او کاری به نفع مردم - حتا در حد تحقق آزادی‌های رقیق بورژوازی، انجام نداده‌است، لذا "اصلاح‌طلبان" حاکم خطری جدی برای نظام نیستند، جز در حد "موی دماغ" آنها شدن. خطر اصلی از جانب توده‌های محروم جامعه است که خواستار انهدام کامل این رژیم می‌باشند.

و اما "اصلاح‌طلبان" حاکم، در هراس از این‌که با ادامه‌ی سیاست "آرامش فعال" دارند بیشتر و بیشتر از قدرت طرد می‌شوند، در تلاشند تا به هر ترتیبی شده، ولو به طور اسمی، برخی از ارگان‌های حاکمیت را زیر دست خود نگهدارند. ناز کردن و غش و ریسه‌رفتن‌های خاتمی در اعلام کاندیداتوری مجدد، به خاطر بالابردن وجهه خود و جلوگیری از آبرو ریزی در انتخابات است. به علاوه، در عمر بورژوازی سیاست "از خرس موئی" غنیمت شمرده می‌شود، به خصوص که "انحصارطلبان" در قدرت معتقدند با این کار می‌توانند مانع از سقوط سریع رژیم جمهوری اسلامی شوند!

مردم ایران خواهان جدائی بدون قید و شرط دین از دولت هستند؛ کارگران و زحمت‌کشان

خواستار آزادیهای بدون

قید و شرط سیاسی و براندازی استثمار و ستم طبقاتی اند؛ زنان مبارز ایران خواستار کوتاه شدن دست درازی رژیم به خود بوده و آزادیهای بدون قید و شرط اجتماعی و اقتصادی شان و لغو دین سالاری و مردسالاری هستند که زنده گی آنها را به تباهی کشانده است؛ جوانان مبارز دلیرانه برای رسیدن به روز آزادی شان مبارزه می کنند، روزی که از حق تحصیل، کار، ازدواج، داشتن زنده گی شاد و اعتلای شخصیت شان برخوردار شوند؛ آزادی بدون قید و شرط زندانیان سیاسی، جلوگیری از دستگیری، شکنجه و محاکمات پشت پرده ی خود سرانه، از جمله به جرم داشتن عقیده و بیان خواست فوری مردم است؛ برپیده شدن زندانهای عریض و طویل رسمی و غیر رسمی، بسته شدن شکنجه گاههای مخفی و تبدیل آنها به مدارس و آموزش گاهها و یا موزه های که جنایات هزاران سال طبقات استثمارگر حاکم را نشان دهند، خواستی که پس از انقلاب بهمن بورژوازی مذهبی حاکم نه تنها به آن تن نداد بلکه به گسترش زندانها و شکنجه گاهها پرداخت، خواست دیگر مردم ایران است و ...

اما انتظار برآورده شدن این خواسته ها توسط بورژوازیهای رنگارنگ در قدرت و یا در اپوزیسیون، انتظار عبثی است. تحقق این خواسته ها در گرو درهم شکستن قهرآمیز و کامل ماشین دولتی رژیم و به قدرت رسیدن کارگران و زحمت کشان است که منافع اکثریت بیش از ۹۰ درصد مردم ندارند. آنها حسابشان پاک است و لذا هرگز از محاسبه باکی ندارند. درحالی که پرونده ی بورژوازی ایران اعم از بودن در قدرت و یا در اپوزیسیون مملو از دغل کاریهاست. "حاجی آقا" ها و "حاجی آقازاده" ها که در ۲۲ سال اخیر با دزدیها و خالی کردن جیب های مردم، به ثروتهای بی حد و حسابی دست یافته اند و یا "شاهزاده" ها و میلیونرهای زمان شاه سابق که اکنون قول به راه انداختن چرخ اقتصاد ایران را از خارج از کشور می دهند، دستهایشان به خون کارگران و زحمت کشان آلوده است و از حساب پس دادن به شدت می هراسند.

بازیهای پارلماننارستانی، شایسته ی اینان است تا به تناسب قدرت و به نوبت، قدرت دولتی را به دست گیرند. قولهای آن چنانی به مردم بدهند ولی بعد از تکیه زدن بر مسند قدرت، همه چیز را فراموش کنند. پرونده ی نظام سلطنتی و نظام جمهوری اسلامی از این گونه وعده و وعیدها پرم است. به همین علت بورژوازیهای حاکم به مصداق "الخائن و خائف" هیچ گاه در تاریخ جهان و ایران، قدرت دولتی را با صلح و صفا به مردم تحویل نداده اند.

براین اساس است که انتخابات ریاست جمهوری در خردادماه آینده، علیرغم تضادهای دو جناح در قدرت، فرمایشی است و غیردموکراتیک و لذا باید مورد تحریمی فراگیر قرارگیرد. کاندید شدن مجدد خاتمی نیز بنا بر ۴ سال تجربه، حلال مشکلات نیست. دیو استثمار، استبداد، جهل و تاریک اندیشی دینی و طبقاتی را با امثال خاتمی ها نمی توان از صحنه ی ایران بیرون انداخت. در حالی که تحریم این انتخابات و منفرد ساختن رژیم به حداکثر شکل ممکن، گویا ترین رفاندومی است برای نشان دادن بی اعتباربودن آن در انتظار مردم ایران. پیروزی در این مبارزه بدون شک گامی است در جهت براندازی نهائی رژیم.

و اما "جنبش به خاطر جنبش" دید کمونیستها نیست و اگر جنبش تحریم انتخابات با هدف کسب قدرت توسط پرولتاریا هم راه نباشد، به جایی نخواهد رسید. لذا وحدت بخشیدن به صفوف پراکنده ی مبارزاتی کارگران و مردم زحمت کش، از طریق وحدت بخشیدن به صفوف پیشروان کمونیست، امری است لازم و ضروری در تدارک سرنگونی نهائی رژیم و استقرار نظامی عادلانه و بدور از سلطه ی سرمایه، استبداد مذهبی، مردسالاری و دیگر اشکال دیکتاتوری طبقاتی.

شعار "تحریم" باید جای "توهم" شرکت در انتخابات را بگیرد، شعار "انتخابات آزاد" باید جای "نظارت استصوابی" بنشیند و بدین منظور تلاش مشترک کلیه ی کمونیستها و افراد مترقی در اوضاع کنونی امری است بی چون و چرا! درحالی که دل بستن به نیروهای "اصلاح طلب" حاکم جهت تامین دموکراسی و اصلاحات، خود فریبی است و فریب دادن مردم و افتادن در دایره ی منحوس سازشکاریهای بی پایان! خواست مردم غلبه ی کامل یافتن بر "خرس" حاکم است و نه رفتن به دنبال کردن "موئی" از آن! نیروهای آگاه باید از خواست مردم حرکت کنند و غرق

سیاسی بازی نشوند.

حزب رنجبران ایران - ۳۱ فروردین ۱۳۸۰

* * *

زنده باد اول ماه مه روز همبستگی مبارزاتی کارگران جهان !

کارگران و زحمت‌کشان جهان و ایران !

اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت)، روز همبستگی کارگران در مبارزات جهانی علیه حاکمیت سرمایه و نظام کارمزدوری را به شما تبریک می‌گوئیم .

سالی دیگر در مبارزه علیه گرگنازی سرمایه‌داران و به خاطر به دست آوردن حقوق پایمال شده‌مان را پشت سر گذاشتیم. در سالی که گذشت رقابت شدید سرمایه‌های فراملی امپریالیستی در سطح جهان برای کسب موقعیتی برتر در بازارهای جهان، از طریق ادغام و یا بازخريد شرکتهای دیگر از یک سو و اخراجهای پی‌درپی کارگران به بهانه‌ی " سود آور" نمودن شرکتهای فراملی از سوی دیگر ، با شدت ادامه یافت. سرمایه‌داران با تشدید روند خود کار کردن کارخانه‌ها ، به جای این که ساعات کار کارگران را کم کرده و زمان استراحت آنان را افزایش دهند، شدت کار را چنان افزایش داده‌اند که نه تنها کارگرانی که ۸ ساعت و یا بیشتر در روز کار می‌کنند، بلکه در مناطقی نیز که ساعات کار روزانه به ۷ ساعت تقلیل یافته، کارگران را مجبور کرده‌اند تا مقدار کار ۸ ساعت و یا بیشتر را در زمان کوتاه‌تر ۷ ساعت کار به انجام برسانند.

بدین ترتیب تشدید آهنگ کار، اخراجهای مکرر و عدم امنیت شغلی در کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی باعث انواع ناخوشی‌های جسمی و روحی نظیر اضطراب، درد کمر، درد پا و یا شانه در ابعاد خطرناک بیش از ۵۰٪ ، سلامت حداقل جسمی و روحی کارگران را به تحلیل برده و آنها را به خیل دهها میلیونی کارگران بی‌کار، می‌کشاند. به همین علت برجسته‌ترین مبارزات کارگری در کشورهای پیشرفته صنعتی، حول مبارزه علیه بی‌کار سازی، تخفیف شدت آهنگ کار، افزایش دست‌مزد و کم کردن ساعات کار، صورت گرفتند.

در ایران نیز در سال گذشته شاهد صدها اعتراض و اعتصاب کارگری و در اشکال مختلف بودیم که عمده‌تا حول تقاضای پرداخت حقوقهای معوقه‌ی چند ماهه تا چند ساله صورت گرفتند. فشار به کارگران ایران در حدی است که در برخی از کارخانه‌ها برای چندمین بار مبارزات اعتراضی در شکل تحصن، راه‌پیمایی، بستن جاده‌ها و غیره انجام پذیرفتند و به علت بی‌اعتنائی کارفرمایان و حاکمین، خواسته‌های صنفی کارگران تدریجا به خواست‌های سیاسی ارتقاء یافتند.

نقطه ضعف اساسی ، چه در سطح جهانی و چه در ایران، ضعف هماهنگی در صفوف مبارزاتی کارگران است که مورد سوء استفاده‌ی سرمایه‌های فراملی جهانی و دنباله‌های آنان در ایران قرار می‌گیرد. باید بگوئیم تا به این ضعف، در سالی که در پیش داریم، غلبه کنیم. "کارگران متفرق هیچ و کارگران متشکل همه چیزند". این شعار است طبقاتی و معیاری است برای ما در سنجش دوستان و دشمنان‌مان.

در هرکجا که هستیم اول ماه مه امسال را با شعار "اتحاد - مبارزه - پیروزی" جشن بگیریم و برای تحقق خواسته‌های زیر مبارزاتمان را سازمان دهیم :

پرداخت بی‌درنگ حقوقهای معوقه !

جلوگیری از اخراج و بی‌کار سازی‌ها !

کار ، نان ، بهداشت ، آزادی !
 ایجاد سازمان مستقل سراسری کارگران ایران !
 ایجاد حزب واحد کمونیست ایران !
 زنده باد انقلاب کارگری، حکومت شورائی و سوسیالیسم !
 " کارگران همه ی کشورهای جهان متحد شوید " !

اول اردیبهشت ۱۳۸۰ - حزب رنجبران ایران

* * *

از تاریخ پیام‌رسانی و فرقه گرائی را طرد کنیم!

این نوشته در اجلاسی که از طرف عده ای از رفقای کارگر (کمیته اول ماه مه) در هلند در تاریخ ۶ مه ۲۰۰۱ برگزار شد، توسط رفیق نماینده ی حزب، قرائت شد. بولتن نظرات

رفقای گرامی با سلام و با تشکر از اینکه چنین فرصتی برای ارائه نظر به من داده شد. تا آنجا که بطور شفاهی و جسته و گریخته مطلع شدم، هدف این جلسه بررسی وضعیت طبقه کارگر ایران و فرهنگ یابی آن است. در این زمینه و با توجه به اعلامیه اول ماه شما، چند سؤال برایم مطرح است که در زیر آنها را بازگو می کنم به امید اینکه شما نظراتتان را در مورد آنها بیشتر توضیح دهید:

۱- در شرایط کنونی ایران و دیکتاتوری مذهبی رژیم حاکم، طبقه کارگر فاقد سازمانهای صنفی و سیاسی مستقل خویش است. مبارزاتش به طور پراکنده صورت گرفته و عمدتاً نیز ناشی از تجاوزات نظام حاکم سرمایه در ایران در حد مطالبات صنفی است. چرا؟

شما در اعلامیه اول ماه مه میگویید: " مسایلی همانند دیکتاتوری پرولتاریا، نقش روشنفکران انقلابی در سازمانیابی سوسیالیستی طبقه کارگر، دیالکتیک شوراکرایانه، مبارزات کارگری و مانند آنها هنوز به طور پراتیک کشف، تئوریزه

و تدوین نشده است. بنابراین، در چنین گامهایی (از جمله چگونگی سازمانیابی خودآگاهانه کارگران و روشنفکران انقلابی) هم اندیشه و هم گام باشیم."

اولاً بیان چنین ادعایی جرات زیادی می طلبد. جنبش کارگری آگاه بیش از ۱۵۰ سال سابقه دارد.

طی این مدت اساس تئوری انقلابی طبقه کارگر و بکار بستن این تئوری در عمل و تجارب ناشی از تلفیق این تئوری با پراتیک تدوین شده و نتایج مثبت و منفی آن موجود هستند. البته نه تئوری مارکسیسم احکام جامدی است و نه پراتیک طبقه کارگر تمام شده است و لذا

جمع بندی از تجارب جدید و رساندن آنها به سطح تئوریک پیوسته مطرح بوده و هست. اما ادعای شما در مورد فقدان تئوری در مسایل مطروحه از جانب شما، قلم قرمز کشیدن روی این تئوری و تجارب بدست آمده از آن است! چرا چنین ادعائی دارید؟

ثانیاً سازمانیابی خودآگاهانه کارگران و... چه مقوله ای است؟

به دلیل استثمار و ستم وحشتناک در ایران، طبقه کارگر در کلیت خود مجبور است بعضاً سه شیفت کار کند تا خرج بخور و نمیر خانواده اش را تامین کند. بخش اعظم این طبقه حتا شش کلاس سواد ندارد تا بتواند خود مستقلاً و یا در صورت یافتن تئوری راهنمایش، آنرا مطالعه

کند و فرا بگیرد. تاریخ نشان داده است که حتا در سطحی جهانی، و در کشورهای به مراتب

پیشرفته تر از ایران، روشنفکران انقلابی که در خدمت طبقه کارگر قرار گرفته اند، تئوری

انقلابی آن را تدوین کرده و مبارزات طبقه را در کسب قدرت سیاسی رهبری کرده اند. جنبش

آگاهانه ی کارگری محصول تلفیق تئوری انقلابی مارکسیسم با شرایط و مبارزات روزمره طبقه

کارگر بوده است. آیا این تجارب منفی بوده؟ و اگر نه، "سازمانیابی خود آگاهانه کارگران" یعنی چه؟ آیا کسی جلو کارگران را گرفته که خود آگاه شده و سازمان یابند و امر خود را مستقلاً بدست گیرند؟ این اظهارات یک جانبه و کج و معوج، جز گمراه کردن کارگران چه اثری می‌توانند بر جنبش کارگری داشته باشند؟ پس چه کارگران و چه روشنفکران آگاه و پیشرو باید مارکسیسم را به درون طبقه برده، عناصر نسبتاً پیشرو و مبارز طبقه را بسوی خود جلب کرده و نهایتاً کل طبقه را تحت رهبری حزب کمونیست- حزب سیاسی پیشرو طبقه کارگر- به مبارزه جهت براندازی رژیم سرمایه داری بسیج و متشکل و مسلح سازند. تنها در جریان این پراتیک است که رهبران آگاه کارگری از درون خود طبقه کارگر تربیت شده و در هدایت مبارزات نقش برجسته بعهده خواهند داشت و تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی پیر است از این گونه رهبران! بهر حال اگر کارگران میتوانستند خود مستقلاً آگاه و متشکل شوند، آنگاه احتیاج به هیچ کسی امثال ما که بویژه در خارج از کشور هستیم نداشته و ازاین به بعد نیز نخواهند داشت!

۲- شما میگوئید: "احزابی که در رادیکالترین شکل بروز و وجود فقط به بخشهای به اصطلاح پیشرو طبقه کارگر تکیه می‌کنند و توده‌های فروشنده نیروی کار را از اعمال اراده سیاسی-اقتصادی-اجتماعی محذوف می‌سازند، راه کاریهای سوسیالیستی و انقلابی در پیش ندارند".

به نظر من این گونه جمع بندی ناقص و توهم آفرین است. چرا؟
اولاً رادیکال بودن یک حزب در عمل فقط زمانی ممکن است که این حزب از طریق متحد کردن پیشروان طبقه کارگر، بتواند وسیعترین پیوند را با توده‌های کارگر برقرار نماید و به آنها میدان رشد دهد و مبارزات آنها را در جهت پیروزی هدایت کند. پس پیشرو و توده لازم و ملزوم یکدیگرند و مناسباتشان مثل ماهی و آب است و لب و دندان. البته هیچ حزب پیشرو کارگری از روز اول تاسیس اش چنین پیوند استواری را نمی‌تواند با طبقه کارگر داشته باشد اما در حد خودش اگر پیوند با طبقه کارگر نداشته باشد، در مبارزات کارگران شرکت نداشته و نقشی ایفا نکند، نه پیشرو است و نه رادیکال و مسلماً از انواع گرایشات سکتاریستی، دگماتیستی، رویزیونیستی و اپورتونیستی رنج خواهد برد. بنابراین صفت رادیکال دادن به احزابی که چنین کیفیتی را ندارند، نادرست است. احزابی با تعریف شما هرگز وجود نداشته‌اند (به جز برخی مدعیان دروغین و لفاظ و بی عمل) و با پیشروان طبقه کارگر هم بیگانه بوده و هستند، چه برسد به داشتن پیوند با توده کارگران! ثانیاً اگر حزبی پیشرو پرولتاریا باشد باید که پیشروان کارگری را در خود متشکل کرده باشد. حال اگر ده و یا صد حزب و سازمان و گروه در یک کشور، ادعای تنها تشکل پرولتاری بکنند، این امر نشان آن است که آنها در موضع پرولتاریا قرار ندارند که میگوئید پرولتاریای جهان متحد شوید! و "کمونیستها مدافع منافع عام جنبش کارگری هستند" (مانیفست) و به این اعتبار کسانی که امروز در فکر حفظ و یا ایجاد تشکل خودی هستند- تحت هر عذر و بهانه‌ای- و مایل به متحد ساختن پیشروان طبقه کارگر نبوده و به خود چنین صفتی را می‌دهند، فرقه‌گرایی بیش نیستند.

۳- شما در آخر نوشته‌تان صحبت از "تدارک هرچه گسترده تر سازمان یابی سوسیالیستی طبقه کارگر" می‌کنید. در این جا نیز نظر شما توهم آفرین است. تاریخ ایران و جهان نشان داده است که از آنجا که مبارزات صنفی طبقه کارگر در حد رفم باقی می‌مانند، تنها مبارزه سیاسی طبقه کارگر است که مساله کسب قدرت را مد نظر دارد برای سرنگون ساختن نظام سرمایه داری. به همین علت بدون وجود تشکل سیاسی پیشرو رهبری کننده، جنبش کارگری حتا قادر به وحدت درونی در حد مطالباتی نیست و توسط جناحهای مختلف بورژوازی و خرده بورژوازی به تفرقه کشانده می‌شود. بنابراین باید پیشروان طبقه کارگر برای سازماندهی کمونیستی (و نه سازمان‌یابی سوسیالیستی) کارگران در تشکل سیاسی پیشرو شان یعنی حزب کمونیست تلاش کنند. اکنون جنبش کارگری در سطح جهان در حال تدافعی و ضعف و تشتت است، چونکه فاقد ارگان سیاسی رهبرکننده خود یعنی احزاب راستین کمونیست است. پس اگر شما می‌خواهید خدمتی به طبقه کارگر در جهت تدارک انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا

بکنید، موظف هستید بدون پرده پوشی با تمام کسانی که در خدمت به این هدف هستند و وحدت تشکلهای مارکسیست مدافع کارگران را طلب می‌کنند، بلا درنگ وارد همکاری شوید. بر اساس منافع عام جنبش کارگری (۱) تا نهایتاً گردآوری پیشروان طبقه کارگر در یک حزب تحقق یابد. بهمین علت طرح "سازمان یابی سوسیالیستی طبقه کارگر" بجای مسلح نمودن طبقه بر ابزاری تیز و بمر، به برداشتن ابزاری کند و بی خاصیت و یا ابزارهای بی خاصیت (سازمان یابی) می‌کشاند. چرا ترمینولوژیهای مارکسیستی را باید عوض کرد؟ چرا نباید رک و پوست کنده گفت ما برای ایجاد حزب واحد پیشرو پرولتاریا، حزب کمونیست، حزبی که موظف است بحکم ماهیتش پیوند فشرده‌ای با طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش داشته باشد، مبارزه میکنیم و در این راستا طبقه کارگر را سازمان میدهیم؟ در راستای نظراتمان در فوق برای جلسه آرزوی موفقیت دارم. ۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۰

- (۱) بنظر ما نکات عام مربوط به منافع کارگران و برای وحدت کمونیستها، عبارتند از :
 - ۱ - جهان بینی ما ماتریالیسم دیالکتیکی و ماتریالیسم تاریخی است ؛
 - ۲ - تئوری راهنمای ما کمونیسم علمی است که با مارکسیسم تولد یافته و همراه مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه بورژوازی و دیگر طبقات ارتجاعی ، رشد و تکامل مییابد ؛
 - ۳ - هدف مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی، پایان دادن به نظام و سلطه طبقاتی و محو استثمار انسان از انسان است که از طریق انقلاب پرولتری، کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، استقرار دیکتاتوری پرولتاریا- حاکمیت کل طبقه کارگر- متکی بر دموکراسی شورائی جهت از بین بردن مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و توزیع و جایگزین کردن مالکیت اجتماعی ، تحقق هرچه عمیقتر سوسیالیسم و لغو کار مزدی و ادامه انقلاب تا به آخر جهت محو کامل طبقات و رسیدن به کمونیسم، ممکن میگردد ؛
 - ۴ - با رشد سرمایه انحصاری ملی به سطح انحصارات فراملی و بوجود آمدن قطبهای بزرگ سرمایه و جهانی تر شدن سرمایه حل تضاد کار و سرمایه در جهان نقش برجسته تری یافته است ؛
 - ۵ - ایران جامعه‌ای است سرمایه داری با رشدی ناموزون و از جمله حاکمیت دین بر دولت. تضاد کار و سرمایه، تضاد توده‌های وسیع مردم با حکومت مذهبی و تضاد ملل تحت ستم ایران با حاکمیت مرکزی، سه تضاد اساسی جامعه ی ایران را تشکیل میدهند. سرنگونی قهرآمیز بورژوازی و کسب قدرت توسط پرولتاریا تنها راه پایان دادن به استثمار طبقاتی و ستم مذهبی و ملی در ایران و حل سه تضاد اساسی فوق میباشد ؛
 - ۶ - سازماندهی این مبارزه و تامین پیروزی پرولتاریا بصورتی مطمئن در گرو رهبری حزب کمونیست واحد ایران است . ایجاد چنین حزبی وظیفه میرم کمونیستهای ایران میباشد ؛
 - ۷ - مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی جهت تحقق سوسیالیسم و کمونیسم، مبارزه‌ای است جهانی. این امر، وحدت طبقه ی کارگر و زحمتکشان جهان را ایجاب میکند. لذا انترناسیونالیسم پرولتری، پرچم انقلابی در همبستگی کمونیستها و کارگران جهان است و با جهانی تر شدن حرکت سرمایه، اهمیت استراتژیکی بیش از پیشی در امرانقلاب جهانی پیدا کرده و لذا ایجاد انترناسیونال جدید کمونیستی را در برابر کمونیستها و احزاب کمونیستی جهان قرار داده است.

* * *

چه باید کرد و چه نباید کرد؟

(تقدیم به سمینار ماینس-۱۹ ماه مه ۲۰۰۱)

رفقا و دوستان گرامی! بزودی یک سال از تشکیل اولین اجلاس مشترک ماینس می‌گذرد. در آن اجلاس تشکلهای و برخی از منفردین نظر خود را در رابطه با اوضاع سیاسی - اجتماعی ایران بیان داشتند. یکی از دغدغه‌های به حق هیئت رئیسه ی آن اجلاس این بود که سخنرانان کمتر به چگونگی پیشبرد کار مشترک پرداخته و راه حلهای مشخصی در زمینه ی اتحاد عمل یا سازماندهی مشترک ارائه

ندادند. پس از پایان اجلاس و طی یک جلسه ی مشورتی با نمایندگان نیروهای سیاسی و برخی از منفردین، قرار براین شد تا در عرض سه ماه آینده پلاتفرمهای مشخصی از جانب این نیروها ارائه بشود تا پس از بررسی و یکدست کردن و در آوردن نکات مشترک، پلاتفرم واحدی جهت همکاری این تشکلهای در عرصه ی سیاسی و تشکیلاتی بوجود آمده و لذا نیروهای شرکت کننده تا حدی در زمینه ی نزدیک کردن نظرات و پایان دادن به تفرقه، در مبارزه ی مشترک علیه رژیم جمهوری اسلامی و دفاع از دموکراسی و حقوق پایمال شده ی کارگران و زحمتکشان، زنان و جوانان، ملیتها و اقلیتهای مذهبی ساکن ایران، کار متشکلی را آغاز کنند. در این جهت، در اجلاس دوم ماینس برخی از تشکلهای و افراد پلاتفرمهای ارائه دادند، اما ویروس خودمرکزبینی و پافشاری روی نظرات گروهی باعث شد تا پلاتفرم واحدی از این اجلاس در نیاید. دوران رکود خواستها و نظراتی که به تشکیل اجلاس اول ماینس انجامیده بود، آغاز شد و به قول معروف "رشته ها پنبه شد!" و سبک کار "روز از نو، روزی از نو" دوباره دارد آغاز می شود. کاری تکراری و کلافی سردرگم!

تحلیل مجدد از اوضاع چه گرهی را باز می کند؟ جز تفسیرهای خشک و خالی، تکرار گفته های اجلاس اول ماینس، کمی بد و بیراه گفتن به همدیگر و نهایتاً ترک اجلاس بدون نتیجه! آیا انجام چنین عملی جدی است؟ بخصوص برای آنهایی که خود را چپ و یا مارکسیست می دانند و خود را به حد مفسرین اوضاع در رادیوهای بی بی سی، دویچه وله، رادیو فرانسه، رادیوی آمریکائی "آزادی" و رادیوی اسرائیل، پائین نمی آورند؟ به راستی اگر مجموع مخارجی را که شرکت کنندگان در اجلاس متحمل می شوند، صرف کمک به صندوق حمایت از کارگران اعتصابی در ایران و یا کمک به یک میلیون زن و کودک افغانی آواره و غیره می شد، بهتر نبود؟ آمدن به اجلاس، نشستن و حرف زدن و حرف زدن بدون اینکه پایانی بر آن متصور باشد چه چیزی بیشتر از آن است که شاعر می گوید: "نشستند و گفتند و برخاستند" بدون این که "یلان" را آراسته و به میدان مبارزه بفرستند!

با چنین وضعی چه کسی ما را جدی می گیرد؟ در زمانی که حتا نیروهای اصلاح طلب در قدرت و یا در حاکمیت برای دفاع از نظراتشان دهها دهها به زندان می افتند و در جامعه مطرح شده اند، نیروهای چپ چه می کنند و در کجای کار قرار دارند؟ چرا سبک کار فرقه گرایانه و خرده بورژوائی را که از بیخ و بن با سبک کار پرولتاریائی، که خواستار متحد کردن پرولتاریا و زحمت کشان جهان است و برای پایان دادن به از خود بیگانگی تحمیلی نظامهای طبقاتی و به ویژه سرمایه داری که عزم جزم کرده است تا پیشروان و خود طبقه کارگر را اتمیزه سازد، مغایرت دارد، پیشه خود ساخته ایم و همچنان از خود بیگانگی را در اجلاسها تقدیس می کنیم که در اجلاس اول نیز شاهد آن بودیم؟ همه مدعی هستند و صاحب "بهترین" نظرها برای رهائی بشریت!! اما همین "بهترین ها" به اندازه ی دانشجویان شرکت کننده در کنفدراسیون نیستند که ۴۱ سال پیش تحت شعار "اتحاد، مبارزه، پیروزی" موفقیتهای درخشانی در افشای رژیم سلطنتی و دفاع از حقوق دموکراتیک مردم و نیز دفاع از مبارزات کارگران ایران و جنبش جهانی علیه امپریالیسم، بدست آوردند؟

توجه داشته باشیم که متوسط سن حاضرین این اجلاس از ۳۰ به بالاست و اکثر شرکت کنندگان و یا سخنرانان اقلاً ۲۰ سال مبارزه سیاسی و متشکل پشت سر خود دارند! پس چه لزومی دارد که ما در دایره ی منحوس فرقه گرایی بچرخیم و آن قدر بچرخیم که سرگیجه گرفته و نقش بر زمین شویم؟ حرف بس است و

اگر مرد میدان

هستیم باید ساز و برگ لازم را برای عمل کردن درست کنیم! وگرنه کنار رفتن بر وضع کنونی ارجحیت دارد!

در تحلیلی که پارسال از جانب حزب رنجبران ایران تقدیم اجلاس اول شد، آمده بود که بالائینها قادر به ادامه ی حاکمیت متحد نیستند و پائینها هم آنها را نمی خواهند. اما به دلیل فقدان آلترناتیو واحد مترقی و پیشرو، فقدان انسجام سیاسی - تشکیلاتی، سبک کاری - عملی حاکمیت ارتجاع اسلامی با تمام انفرادش ادامه می یابد. اما نیروهای ارتجاعی خود به خود حاکمیت را رها نکرده و یا دو دستی به محکومین جامعه نمی دهند و به قول مائو تسه دون "تا آنها را نزنم، از پا در نمی آیند". پس اگر قصد تغییر و زدن مرتجعین را داریم، چنین کار بزرگی بدون نیرو و بدون تکیه به نیروی لایزال توده های میلیونی، ممکن نیست. و چون در اینجا کار ما از سطح حرف به سطح عمل می رسد و تفسیر جای خود را به تغییر می دهد، آن وقت اتوریته و فن مبارزه لازم است، اتوریته ای که از حد حقیر گروهی و فرقه ای و نمایش در جلسات سخنرانی با آب و تاب، فراتر می رود و لذا بدون تشکیلات و بدون وحدت نظر و عمل تغییر صورت نمی گیرد و جنبش چپ ایران در شرایط کنونی فاقد چنین وحدتی است.

شاید تنها مسئله جدید در اوضاع، انتخابات دوره ی هشتم ریاست جمهوری باشد و تمام حاضرین در این اجلاس می دانند که این "انتخابات" خیمه شب بازی ای بیش نیست که بین دو جناح در قدرت که یکی نماینده ی سرمایه ی تجاری است و دیگری نماینده ی سرمایه ی صنعتی صورت می گیرد و تمامیت خواهان که مدافع منافع سرمایه ی تجاری هستند با تمام وجود مشغول تضعیف و حتا بعضا داغان کردن بخش صنعتی هستند تا سودهای میلیاردری به جیب بزنند و مانعی در برابرشان سبز نشود! جنگ کم و بیش مغلوبه ای هم در ۴ سال گذشته بین آنها جریان یافته که به مرحله ی نهائی اش دارد نزدیک می شود: تمامیت خواهان در فکر کنار زدن "اصلاح طلبان" از قدرت هستند تا بیکه تاز میدان شوند و "اصلاح طلبان" خط سازش و "آرامش فعال" را پیش می برند تا سهم خود را تدریجا در قدرت بیشتر کنند و لذا در صدد کنار آمدن با رقیب هستند. تضاد اینان کوچکترین ربطی به خواست اکثریت بیش از ۸۰٪ مردم ایران ندارد. آنها برای سرکسسه کردن طولانی مردم و تداوم بخشیدن به حاکمیت خونین شان به دو شیوه ی متفاوتی دست زده اند: خشن از طرف و مسالمت آمیز از طرف دیگر. به احتمال بسیار زیاد از این انتخابات جناح "اصلاح طلب" بازم ضعیفتر بیرون خواهد آمد، چونکه تمامیت خواهان با تمام وجود بسیج شده اند تا آنها را به زانو درآورند و چون عمل کرد "اصلاح طلبان" نیز از نظر مردم منفی است و اینان قادر به کشیدن مردم به سوی خود نیستند، لذا قادر نخواهند شد مثل انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶، بیش از ۷۰٪ رای مردم را نصیب خود سازند و حتا اگر پیروز شوند، باز هم تغییری جدی پیش نخواهد آمد و جناح تمامیت خواه با ابزاری که در دست دارد نظیر نیروهای مسلح، زندانها، قوه قضائیه و اراذل و اوباش حزب الهی به کار خود ادامه خواهد داد تا "اصلاح طلبان" را از صحنه خارج سازد.

پس اگر شرکت کنندگان در این اجلاس سر این ارزیابی متحد شده و مردم را از شرکت در انتخابات بطور مشترک باز بدارند، حداقل یک قدم عملی در کار مشترک برداشته اند و اگر علیرغم اینکه همه اعلامیه های تحریم را مدتهاست صادر کرده اند از این کار مشترک نیز سرباز زنند، آن وقت باید قبول کنیم که کار ما جدی

نیست و بهتر است هر فرد یا گروهی " در رنج خود پرستی" دست و پا زده و نابود شود!

حزب رنجبران ایران براین عقیده است که نیروهای چپ خارج از کشور فرسنگها از ضروریات کنونی جنبش کارگران و زحمت کشان فاصله گرفته و جواب گوی هدایت این جنبش و حتا جنبش دموکراتیک کنونی جامعه ایران نیستند، مگر آنکه ریل فرقه گرایی را عوض کرده و با تهیه ی پلاتفرمهای واحدی از سطح "اتحاد عمل دموکراتیک" گرفته تا سطح "اتحاد عمل حول وظایف سوسیالیستی" و بالاخره "اتحاد ایدئولوژیک- سیاسی - تشکیلاتی" با نیرویی در سطوح مختلف متحد، وارد میدان مبارزات جاری علیه نظام سرمایه در ایران و جهان بشوند. در غیر این صورت بایدگفت که ما آگاهانه خود را گول می زنیم و یا عمدی در کار است تا نگذارد جنبش اکثریت عظیم جامعه ما به سود اکثریت عظیم، متشکلتتر به پیش برود. در چنین صورتی تشکیل اینگونه سمینارها فایده چندانی نخواهد داشت. زمان زیادی است که قافله حرکت کرده و ما در خواب نوشین بامداد رحیل فرو رفته ایم!

با تشکر - از طرف حزب رنجبران ایران - ۱۳ مه ۲۰۰۱

* * *

استبداد ماکیاولیستی حاکم در منگنه ی واقعیتها!

با اعلام آمادگی محمد خاتمی برای شرکت در "انتخابات" دوره ی هشتم ریاست جمهوری، ماکیاولیسم مستبدین مذهبی حاکم با تمام وضوح خود را بار دیگر فاش ساخت. قبل از اعلام آماده گی خاتمی، روزنامه های وابسته به جناح تمامیت خواه نوشتند که کارنامه ی ۴ سال ریاست جمهوری خاتمی مملو از ضعف مدیریت است و بهتر این است که او داوطلبانه از صحنه ی "انتخابات" کنار برود.

محاسبات آن زمان اینان براین استدلال ناگفته، متکی بود که اگر خاتمی وارد کارزار انتخاباتی نشود، به سود آنان است. زیرا جناح "اصلاح طلب" که دیگر یک پارچه نیست، قادر به رقابت سختی با جناح رقیب نشده و حتا اگر برنده شود، اختلاف رای ها آنقدر زیاد نمی شود که مستبدین را به موضعی ضعیف و دفاعی در انظار مردم ایران و جهان بکشاند!

پس از اعلام آمادگی خاتمی، مستبدین مذهبی حاکم تاکتیک خود را تغییر دادند: آنها در ابتدا از خود بی تفاوتی نشان داده و فقط چند کاندید دست دوم وابسته به خود را وادار به نام نویسی در "انتخابات" کردند و چنان وانمود کردند که این "انتخابات" برای آنها مهم نیست - که واقعیت هم همین است! - اما پس از آن که "اصلاح طلبان"، رقیبشان را به مبارزه طلبیدند و ابوزیسیون خارج از قدرت نیز شرکت در "انتخابات" را تحریم کرد، مستبدین مذهبی حاکم تاکتیک خود را عوض کردند. به دنبال سخنرانی رفسنجانی در نماز جمعه ۲۱ اردیبهشت در تهران و فراخواندن مردم به شرکت در انتخابات و نیز دعوت خامنه ای در رشت در همین مورد، اجلاسی از افراد شرکت کننده در "تاریک خانه ی فراماسیونری اشباح" در قم با حضور رفسنجانی و جنتی، با اعضای رهبری مدرسه ی حقانی نظیر مصباح یزدی و فلاحیان تشکیل شده و تاکتیکهای جدیدی در مورد "انتخابات" اتخاذ گردید، از جمله این که از مردم دعوت شد تا وسیعا در انتخابات شرکت کنند و متعاقب آن محمود هاشمی شاهرودی - رئیس قوه قضائیه - در بوشهر در ۲۳ اردیبهشت مردم را دعوت به شرکت در "انتخابات" نمود و اسدالله بادامچیان از رهبران مافیای اقتصادی از گروه مؤتلفه اعلام داشت که به زودی از میان کاندیداهای داوطلب شده ، کاندید ارجح خود را معرفی خواهند کرد.

اما به قول رند شیراز که می گوید : " زاهدان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند - چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند" و مردم ایران نیز به خوبی از این ریاکاری و دودوزه بازی شیخان آگاهند، می دانند که تمام این تاکتیکها با این قصد صورت می گیرند که در

ظاهر از جمهوریت، انتخابات و دموکراسی دفاع شود، اما در باطن آنها بدون هیچ گونه تردیدی ولایت فقیه، انتصابات و "حکم الهی" را قبول داشته و با تمام وجود برای تحقق صد در صد آن توطئه می ریزند. آنها به دنبال خلافت هستند تا جمهوریت و افراد کند ذهن و بی پروای آنها نظیر مصباح یزدی، جنتی، خزعلی و... این را بیان می کنند در حالی که معاویه زمان، رفسنجانی نقش دیگری را ایفا می کند.

کافی است به چند نمونه از عمل کرد حاکمین و گفتار آنان توجه کنیم تا این واقعیت را به وضوح ببینیم:

در دوراول انتخابات ریاست جمهوری از ۱۴۴ نفر کاندیدا ، ۱۰۶ نفر توسط شورای نگهبان پذیرفته شدند یعنی حدود ۷۰٪ نامزدها ؛ در دور دوم از ۷۱ نفر ، ۴ نفر یعنی ۵٫۶٪ نامزدها ؛ در دور سوم از ۴۱ نفر ، ۴ نفر یعنی ۱۰٪ نامزدها ؛ در دور چهارم از ۵۰ نفر ، ۳ نفر یعنی ۶٪ نامزدها ؛ در دور پنجم از ۷۵ نفر ، ۴ نفر یعنی ۵٫۳٪ نامزدها ؛ در دور ششم از ۱۲۸ نفر ، ۴ نفر یعنی ۳٫۲٪ نامزدها ؛ در دور هفتم از ۲۲۴ نفر ، ۴ نفر یعنی ۱٫۷٪ ؛ در دور هشتم از ۸۱۴ نفر ، ۱۰ " " " " ۱۰٫۲٪ " (۱)

این ارقام نشان می دهند که به جز در دور اول که شورای نگهبان تاحدودی حفظ ظاهر کرده و قیچی ضد دموکراتیک خود را بی رحمانه به کار نیانداخته، در دوره های بعدی وقیحانه با حذف نامزدها و تنزل دادن حق انتخاب شدن به سوی ۱ تا ۲٪ - آن هم برای نامزدهای مورد قبول خود! - عملا مقوله ای به نام انتخابات را زیر پا له کرده است.

فراماسیونری در قدرت حتا پا را اکنون از این هم فراتر گذاشته و از زبان جنتی - رئیس شورای نگهبان - مدعی شده است که قانون انتخابات اشکال دارد و نباید گذاشت این همه از مردم، خود را کاندید کنند و لذا می خواهد حتا "نظارت استصوابی" را به سطح "نظارت انتصابی" برساند تا حتا در مخیله ی انسانها نیز خطور نکند که باید صاحب چنین حقی باشند!!

بدین ترتیب، ماکیاولیسم در قدرت که پس از انقلاب بهمن اجبارا و اگرها جمهوریت را پذیرفت و در این لفافه اهرمهای قدرت را کاملا در اختیار خود درآورد، کوشیده است تا از جمهوریت تنها نقشی بر ایوان مانده و دستگاه خلافت مستبده و حاکمیت مطلقه ی ولایت فقیه را حکم فرما سازد. شدت عملی که مستبدین مذهبی در ماههای اخیر از خود نشان داده اند، بیان گر عمق بی اعتنائی آنها به مردم است و تاخت و تاز در جهت اهداف ضدانسانی خود! اعتراضات به حق کارگران با ضرب و شتم و شکنجه و زندان پاسخ می گیرند، صدای آزادی خواهی روشن فکران و دانش جویان معترض در گلو خفه شده و زندانها پهر است از این انسانها و بدنهای لت و پار شده ی آنان. در زندانهای رسمی و غیر رسمی حتا "اصلاح طلبان" و به ویژه ملی - مذهبی ها از شکنجه در امان نماندند. این امر نشان می دهد که بر خلاف عرف رایج در جهان و در کشورهای بورژوائی که در آستانه ی انتخابات ، احزاب بورژوائی تمام لطایف الحیل را به کار می برند تا وجهه ی خوبی از خود به مردم ارائه دهند، اما در ایران برخی از مستبدین مذهبی، مست از باده ی غرور الهی، با رفتاری لومپن وار حتا نیازی به حفظ ظاهر دیگر نمی بینند! نمایش انتخاباتی اخیر نیز از

دیدگاه اینان بازی مسخره ای بیش نیست. چون که آنها ولایت فقیه خود را دارند و طبق آن هرچه بخواهند می کنند!

رژیم جمهوری اسلامی ، رژیم ولایت فقیه است که در آن حاکمیت دین بر دولت مفروض و بی چون و چرا است. لذا از "انتخابات" دوره ی هشتم ریاست جمهوری نیز به فرض گذشتن خاتمی از صافی شورای نگهبان و به فرض پیروز شدنش، چیزی نصیب مردم نخواهد شد. خاتمی که این بار به احتمال قوی رای کمیتر از دوره قبل بدست خواهد آورد، ضعیفتر از آن دوره عمل خواهد کرد و لذا جز کمزوری در برابر تمامیت خواهان، کاری از پیش نخواهد برد. مردم خواست رهایی از چنگال خونین جمهوری اسلامی را دارند و خواجه هائی از قماش خاتمی در فکر نقش ایواند و حفظ جناح خود در قدرت!

در چنین شرایطی و در زمانی که نفرت مردم از حاکمین و رژیم جمهوری اسلامی روز به روز شدت می یابد، تمام افراد و گروههایی که در خارج از حاکمیت سنگ شرکت کردن در انتخابات

و به نفع خاتمی را بر سینه می‌زنند، ریاکارانی هستند که مسئله‌شان پیروزی مردم نیست بلکه تقدیس "رای دهی" است به شیوه‌ی دموکراسی بورژوائی به مثابه رها سازنده‌ی بشریت! در حالی که به برکت همین دموکراسی است که فاشیسم بر سرکار آمد، ملت‌های ضعیف جهان زیر سم اسبان استعمارگران له شدند و بمب‌های فسفوری و شیمیائی بدن کودکان بی‌گناه جهان سومی را سوزاندند و هم اکنون به برکت همین دموکراسی است که فاشیست‌ها دارند موقعیت خودشان را در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته که در بحران دراز مدتی گرفتارند، تحکیم می‌بخشند.

جنبش به خاطر جنبش" و نه به خاطر هدف دیدگاه این دموکرات‌های قلبی است! آنها انتخابات و رفرم را سرمنشاء کلیه‌ی تغییرات می‌نامند، بدون این که حتی به اندازه‌ی طبرزدی و امثالهم جرات و صداقت داشته و بگویند که در شرایط فقدان آزادی بیان و قلم و تشکل و تظاهر، وجود زندانی سیاسی و شکنجه به مثابه سکه‌ی رایج روز و بسته شدن هر روزنامه‌ی قدری منتقد و هنوز متولد نشده، ممنوع! چه گونه می‌توان انتخابات را منشاء تغییرات نامید! نفس وجود انتخابات آن هم به شیوه‌ای که در ایران صورت می‌گیرد "تمرین دموکراسی" نیست. گوئی که مردم گناه کارند و مستبد! و حالا باید تمرین دموکراسی ببینند تا "به امید حق" در آینده دموکرات بشوند!!

ماکیاولیسم در قدرت با ماکیاولیسم در خارج از آن در عصر انفورماتیک و جهان دهکده شده از نظر اطلاعاتی به راستی که چهره‌های حقیر و ریاکارانه‌ای دارند و به حق باید مورد طرد بیش از پیش مردم قرارگیرند.

"انتخابات" دوره‌ی هشتم ریاست جمهوری از بنیاد غیر دموکراتیک است و باید با تحریم بی‌چون و چرای نیروهای سیاسی و بی‌اعتنائی مردم رو به رو گردد. موفقیت در این مبارزه مردم را برای برداشتن گام دیگر در نفی کلیت نظام و براندازی آن ترغیب خواهد کرد. در غیر این صورت در بر روی پاشنه‌ی فاسد حاکمیت استبدادی مذهبی خواهد چرخید و رفرمیست‌ها در سوگ رفرم نشستند و خاک بر سر خواهند ریخت. رژیم مذهبی رفرم بر دار نیست، با دموکراسی بی‌گانه است و سرنگونی آن تنها راه برای انجام رفرم‌هایی است که برای مردم استثمار شده و ستمدیده‌ی ما فوری و فوری هستند. و چنین باد.

۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۰ - حزب رنجبران ایران

(۱) ارقام مربوط به دوره‌ی هشتم بعداً اضافه شده!

گردش به راست افراطی در ایتالیا: تقویت جناح هار سرمایه در اروپا، یا در خدمت آمریکا؟

تاریخ در سطح دیگری دارد تکرار می‌شود. گردش به راست احزاب سوسیال-دموکرات اروپا قبل و در جریان جنگ بین‌الملل اول، هم‌راه با بحران اقتصادی در دهه‌ی دوم قرن بیستم، زمینه ساز رشد فاشیسم گردید که اروپا و بخش مهمی از جهان را در کام جنگی وحشیانه فرو برد، بیش از ۵۰ میلیون انسان را به قربانی گرفت و بالاخره با سرزمین‌های سوخته و ویران، لکه‌ی ننگی بر دامن تاریخ جوامع انسانی شد که به این زودی‌ها پاک شدنی نیست. گردش به راست احزاب سابقا کمونیست، بعد از جنگ جهانی دوم، در اروپا و عدول آنها از انقلابی‌گری به اصلاح‌طلبی، هم‌راه با بروز بحران اقتصادی در کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی از دهه‌ی هفتم قرن حاضر که هنوز هم ادامه دارد، زمینه را برای رشد راست افراطی فراهم می‌سازد که این بار به بهانه‌ی مبارزه با مهاجرپذیری، دارد قد علم می‌کند، اما در واقعیت امر قصدش کشاندن هرچه بیشتر ملل جهان به زیر سلطه‌ی سرمایه‌بزرگ فراملی‌ها است. صدای پای فاشیسم نوع جدیدی که برای سلطه بر جهان دارد قد علم می‌کند، پیش از پیش شنیده می‌شود. باید به این خطر کم بها داد و از هم اکنون افکار عمومی جهانیان را برای مبارزه با آن بسیج کرد. اما جنگ بین‌الملل اول زمینه ساز انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷ روسیه شد. جنگ بین‌الملل دوم به آزادی تعدادی از کشورها از زیر سلطه‌ی سرمایه - ولو به طور موقت - و نیز پایان سلطه‌ی استعماری کشورهای

سرمایه داری بر کشورهای جهان سوم، انجامید. اما چنانچه سرمایه‌های بزرگ هار فراملی بار دیگر دست به جنگ بزنند، خود را در مقابل ۵ میلیارد انسان خواهند یافت که برای همیشه نظام سرمایه داری را ازپهنه‌ی جهان بر خواهند افکند. هرچه مردم جهان برای چنین پیکار بزرگ خود را آماده‌تر سازند، به همان نسبت پیروزی‌شان بر امپریالیسم و سرمایه‌ی جهانی مطمئن‌تر خواهد شد. مقاله زیر شمه‌ای از این حرکت خطرناک سرمایه بزرگ را در اروپا نشان می‌دهد. بولتن نظرات

چندی قبل، کارگردان مشهور ایتالیائی نانی مورتی (Nanni Moretti)

که آخرین فیلم او (اطاق فرزند) جایزه‌ی نخل طلائی کان را گرفت، طی صحبتی با ماسسیمو داله‌ما (Massimo D'Alema)

رهبر چپ‌های ایتالیا به او گفت: "حداقل یک کلمه بگو که مفهومی چپ داشته باشد". این شوخی مورتی رفته رفته تبدیل به شعاری همه‌گیر شد و ضرب المثلی شد برای محکوم کردن راست روی رهبران سابق حزب کمونیست قدیمی ایتالیا. منظور مورتی این بود که در دو حزبی که وارث حزب کمونیست هستند ("حزب چپ دموکرات" و "دموکراتهای چپ")، دیگر کوچک‌ترین اثری از مواضع پدران کمونیست شان باقی نمانده است و برای این که اینان نشان دهند که از گذشته‌ی خود بریده و قابلیت ورود به حوزه‌ی دولتی را دارند، در بسیاری از موارد از راستها هم راست‌تر شده‌اند.

مرگ تدریجی چپ سنتی در ایتالیا باز هم حادث‌تر گشت، زمانی که پایه‌ی آن متوجه شد نیروهای انقلابی چپ-میانه، دیگر قابلیت مقابله با راست را ندارند. شکست چپ - میانه در انتخابات اخیر، نمونه‌ی روشن این ناتوانی بود. به‌ویژه این که، این شکست

نه تنها پیروزی راست را به هم راه داشت بلکه پیروزی سیلویو برلوسکونی (Silvio Berlusconi) یکی از ثروتمندترین مردان جهان را باعث گشت و در کنار او احزابی مانند "ائتلاف ملی" (وارث حزب فاشیستی "جنبش اجتماعی ایتالیا") و "تجمع شمال" - حزبی که تا چند ماه پیش جدائی شمال ایتالیا را از بقیه‌ی کشور در برنامه داشت و شدیداً نژاد پرست می‌باشد - تقویت شدند. بنا براین، اکنون تنها آینده‌ی چپ نیست که مورد سؤال قرار گرفته‌است بلکه مسئله‌ی اصلی، آینده‌ی دموکراسی می‌باشد که با وضع کنونی شدیداً به خطر افتاده‌است.

و اما دور شدن چپ از گذشته‌اش در سه زمینه بسیار رشد کرد: قبل از هر چیز سعی شد سیستم سرمایه‌داری در حد لیبریسیم مورد قبول چپ قرار گیرد (مدل سرمایه‌داری در انگلستان تحت رهبری بلر) یعنی همه چیز در اختیار بازار! با توجه به احتیاجات بازار توسعه یافته‌ی در سطح اروپا و در چارچوب رقابت بین انحصارگران فراملی‌ها، زمینه برای فروش سریع بنیادهای بزرگ بخش دولتی (عمومی) از قبیل شرکتهای آب، برق، تلفون، گاز، پتروشیمی و بانکها مطرح گردید. سپس سعی شد سیاست "بازار آزاد" در مورد نیروی کار نیز به اجرا درآید و هم‌راه آن در کلیه‌ی بخشهای مربوط به خدمات اجتماعی (نظیر بیمه بی‌کاری، بیمه درمانی، بازنشستگی و...) تجدید نظر شده و به سندی‌کاهها دیکته شد.

به مفهوم دیگر، چپ تغییر ماهیت یافته، دفاع همه‌جانبه از سرمایه‌داری بخش خصوصی را در دستور کار خود قرار داد و اساس فلسفه‌ی سرمایه‌داری بخش خصوصی را پذیرفت.

زمینه‌ی ثانوی، عقب نشینی چپ در مورد سیستم مدنی کشور و روابط بین احزاب، پارلمان، دولت و ریاست جمهوری بود. چپ سیستم دوقطبی را که نهایتاً سیستم دوحزبی می‌باشد، قبول کرد و در عمل گرایشات نظری گوناگون در یک جامعه‌ی بغرنج پیش رفته‌ی سرمایه‌داری را که اساس دموکراسی آن را تشکیل می‌دهند، رد کرد. با دیدی ساده‌گرا، کلیه‌ی روابط بین نیروهای اجتماعی - به‌ویژه در مرحله‌ی تغییرات دایم اشکال زیربنائی و رشد و تغییر ماهیت زحمت‌کشان در جامعه، تا حد

برخورد بین دو نیرو، دوقطب، دو حزب نزول کرد و دیالکتیک دموکراسی در ایتالیا شدیداً تهی شده و فقیر گشت. در این میان در قدرت معامله و چانه زنی سندیکاهاى کارگری نیز تجدید نظر صورت گرفت و بدین ترتیب شاخه‌های اصلی دموکراسی از بنیاد قطع گردیدند. در یک کلام، جامعه از نقطه نظر فرهنگی تضعیف شد و توجه از روی تمهای اساسی جامعه‌ی دموکراتیک پیش رفته (ضد

فاشیسم، همبسته‌گی ملی، هم‌دردی با بخشهای ضعیف جامعه و آماده‌گی برای قبول فرهنگ، ادب و نژاد متفاوت از ادب، نژاد و فرهنگ بومی) برداشته شد. زمینه‌ی ثالث، در رابطه با تم "خارجی‌ها" بود. اغلب جوامع اروپائی با ورود تدریجی میلیونها مهاجر دنیای سومى تبدیل به جوامع چند ملیتی، چند فرهنگی، چند دینی و چند نژادی شده‌اند. سنتا در برخورد چپ یا راست به تم مهاجرت و "خارجی‌ها"، نشانه‌ی تفاوت عمیق بین آن دو وجود داشت. اما فاصله‌ی چپ و راست در این مورد تدریجاً در حال از بین رفتن است و هر دو نیرو "ترس از خارجی‌ها" را با سایه روشنهای کم و یا بیش مشابهی وارد برنامه‌ی سیاسی خود کرده‌اند. برای روشن شدن مطلب باید تاکید کرد که در سه زمینه‌ی فوق‌الذکر (سیستم سرمایه‌داری، سیستم مدنی و تم مهاجرت) راست و چپ در ایتالیا به یک شکل عمل نمی‌کنند. اما اساس دید و مفاهیم آنها یکی است و گرایش آنها به سوی اشتراکات بیشتر در این سه مورد می‌باشد. اما از نظر چگونگی رسیدن به این اشتراکات، دیدگاههای آنان فرق می‌کند. به طور مثال، راست از دموکراسی اساساً "بازار آزاد" را می‌فهمد، در صورتی که چپ کماکان مقوله‌ی "مدل رشد" و "مدل اجتماعی" را مد نظر می‌گیرد. در مورد فرمهای مدنی نیز راست از سیستم دوقطبی اصولاً تحلیل قدرت در یک ارگان و یا در یک فرد را می‌خواهد. درحالی که چپ هنوز وزنه پارلمان را از یاد نبرده‌است و تعادل بین سه قوای حاکمیت را مطرح می‌سازد. هم‌چنین در مورد تم مهاجرت، نظرات متفاوتند: راست نژاد پرستی را ترویج می‌کند، در حالی که چپ "کنترل ورود" را در مدنظر دارد.

ولی مسئله‌ی اساسی بسیج دموکراتیک است که رفته رفته به تحلیل می‌رود و در مقابل با توسعه‌ی ایده‌ی ثلوثی راست فردگرایی، لیبریسیم وحشی جای‌گزین هم‌دردیهای سیاسی- فرهنگی- اقتصادی و اجتماعی را می‌گیرد و به صورت فرهنگ نوع آمریکائی، خلاء موجود در فرهنگ کاتولیسیسم و مارکسیستی را پُر می‌کند و علی‌رغم تفاوت با راست فاشیستی سمنتی، پایه‌های یک سیستم غیر دموکراتیک ریخته می‌شوند.

آنچه که در بالا آمد توضیح مختصری بود در باره‌ی علل شکست چپ در انتخابات اخیر ایتالیا. و اما پیروزی راست تنها به این علل نبوده بلکه عوامل دیگری نیز در این پیروزی تاثیر داشته‌اند.

سیلیو برلوسکونی، فاتح مسابقه‌ی انتخاباتی اخیر، مهره‌ی مرکزی سرمایه‌داری بخش خصوصی در ایتالیا است و نشانه‌ی ائتلاف بزرگ مونوپولهای سرمایه برای کسب امتیازات سیاسی - اقتصادی وسیع‌تری در سطح اروپائی و بین‌المللی می‌باشد. اگر به طور ظاهر در پیروزی انتخاباتی برلوسکونی، نئو فاشیستهای "ائتلاف ملی" و نژاد پرستان "اجتماع شمال" نقش فراوانی داشته‌اند، در پشت پرده، نقش اصلی را خانواده‌ی آنیلی (Agnelli) صاحبان فیات، کنفدراسیون صاحبان صنایع، کنفدراسیون تجار بزرگ، شرکتهای بزرگ بیمه و بانکها، ایفا نمودند.

درعین حال می‌بایست به بُعد بین‌المللی و اروپائی "پدیده‌ی برلوسکونی" توجه نمود. به خصوص با درنظر گرفتن برخوردهای شدید و مسابقات عظیم سیاسی- اقتصادی در اروپا که از یک طرف نشانه‌ی اوج گرفتن تضادها در "اروپای متحد" می‌باشد و از جانب دیگر نشانه‌ی وجود تضادهای بفرنج در روابط بین اروپا و آمریکا. در این مورد اخیر، لازم به تذکر است که در طول رقابت انتخاباتی در ایتالیا، مطبوعات مهم اروپائی

از لوموند و اکونومیست گرفته تا ال پائیز و غیره به طور شدیدی و بارها در مسایل مربوط به انتخابات در ایتالیا دخالت کردند و با انتقاد از برلوسکونی، قابلیت و صلاحیت او را در به دست گرفتن قدرت سیاسی، در کشوری که از ۴ قدرت بزرگ اروپا و ۷ قدرت بزرگ بین‌المللی می‌باشد، به زیر علامت سوال بردند. مبحث دیگر مربوط به چگونه‌گی تشکیل دولت برلوسکونی می‌شود که در این زمینه هنری کیسینجر وزیر امور خارجه‌ی سابق آمریکا و از رهبران فراماسیونی جهانی و جوانی آنیللی مستقیماً مداخله کرده و عملاً وزیر امور خارجه‌ی آینده‌ی ایتالیا، روناتو روجرو (Renato Roggero)

را که وابسته به مونوپولهای بزرگ سرمایه‌های فراملی است و قبلاً رئیس سازمان تجارت بین‌المللی بود، به برلوسکونی تحمیل کردند. آنچه که امروز در ایتالیا در حال تکوین است، به نظر بسیاری از ناظران سیاسی می‌تواند فردا در سطح وسیع‌تری به وقوع بپیوندد. ایتالیا لائبرتوار مطالعه‌ی رشد راست جدید در اروپا گردیده و می‌تواند به نوعی معیار، برای حرکت در این سمت سایر کشورهای اروپائی، مبدل شود. و بازهم ناظران سیاسی دیگری معتقدند که نسبت به این روند راست، آمریکا و به خصوص دولت بوش بی تفاوت نیستند. خطر بالقوه‌ی برلوسکونی، در نتیجه تنها منحصر به ارتجاعی‌تر شدن تدریجی جامعه‌ی ایتالیا نیست. پیش‌بینی می‌شود که خطر اصلی متوجه اتحادیه‌ی اروپا است و نقشی که برلوسکونی در بی‌ثبات نگه‌داشتن آن می‌تواند بازی کند، امری که به طور عمده به نفع دولت و انحصارات آمریکا خواهد بود.

پول واحد اروپائی و ورود اروپا به بازارهای بین‌المللی، عملاً تضادهای بین دو ساحل آتلانتیک یعنی اروپا و آمریکا را تشدید کرده است و مسابقات برای تسخیر بازارها و همچنین جهان سوم رو به اوج گیری است. لذا و کلاً نباید ساختمان اروپای واحد، تنها در مقوله‌ی پول واحد اروپائی خلاصه شود. اروپا درعین تلاش برای اقتصاد و سیاست مالی مشترک، احتیاج به سیاست خارجی و سیاست دفاعی مشترک دارد که در بطن گرایش قاره در تبدیل شدن به یک ابرقدرت جهانی، نقش درجه‌ی اولی را ایفا می‌کنند. اروپای امروزی یک جامعه‌ی وسیعی است که در آن بیش از ۷۰۰ میلیون نفر زنده‌گی می‌کنند - جمعیتی با امکانات فوق‌العاده مصرفی و رشد فوق‌العاده تکنولوژی. چنین امکانات بالقوه اروپا را در تضاد و رقابت با سایر ابرقدرتها و به‌ویژه آمریکا، قرار داده است. درعین حال توسعه‌ی تدریجی بازار واحد مشکلات زیربنائی و روبنائی آن را نیز تشدید کرده و این مشکلات

عمده‌تا مربوط به ایده‌های متفاوت از آینده‌ی قاره بین‌نیروهای راست و چپ در اروپا است. راست قبلی (نظیر کوهل در آلمان و میتران در فرانسه) گذشته از این که اهرم اصلی بازار مشترک اروپا را تشکیل می‌دادند، در موارد استراتژیک هم نظر بودند و ایتالیا در دنبال و کنار آنها نقش تعیین‌کننده‌ای در حفظ تعادل در درون این بازار، داشت. در چند سال اخیر، آن تعادل به هم خورده است، به خصوص با تشکیل آلمان واحد.

این امر روشن است که مقوله‌ی اروپا بغرنج‌تر از آن است که در چند سطر خلاصه گردد، ولی کافی است در نظر گرفته شود که پدیده‌ی برلوسکونی و گرایش او به سوی راست آمریکا (برلوسکونی تنها لیدر اروپائی است که از "سپر اتمی" بوش حمایت کرده و در این مورد از دولت انگلیس که حامی آمریکا در اروپا است نیز جلوتر است) مهم‌ترین پدیده‌ی بی‌ثباتی در اروپای فرداست. چه باتغییرسیاست ایتالیا، مرحله رقابتی بین آمریکا و اروپا به نفع آمریکا تغییر مسیر می‌دهد!

۲۷ می ۲۰۰۱

خسرو

نیاز مبرم جنبش کمونیستی و کارگری!

در نشریه‌ی "کار" - سازمان فدائیان خلق (اقلیت) - شماره‌ی ۳۵۷، طی مقاله‌ای به نام "نیاز مبرم جنبش ما" رفیق نویسنده با بررسی کوتاهی از اوضاع ایران و ضرورت تلاش برای تقویت موضع طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش در جنبش و راه حل رادیکال و انقلابی، از نیروهای "چپ آگاه" دعوت می‌کند که "به صورت یک جریان قدرتمند و متشکل، نقشی مداخله‌گر در جنبش داشته باشند". در این راستا تلاش برای وحدت حزبی را تحت عنوان اینکه اینگونه تلاشها در گذشته به شکست منجر شده که "نشان دهنده‌ی این واقعیت بودند که شرایط عینی و ذهنی چنین وحدتی وجود ندارد"، منتفی می‌داند. نویسنده با نقد تجربه‌ی تشکیل "اتحاد چپ کارگری"، دو راه را در برابر نیروهای چپ قرار می‌دهد: یا وحدت حزبی و یا اتحاد عمل سیاسی و شکل عالیت‌تر آن "اتحاد عمل پایدار سیاسی" و اتحاد عمل پایدار سیاسی را در شرایط کنونی ممکن می‌داند. نویسنده هم چنین تاکید می‌کند که "در این طرح سازمانهای سیاسی موجود استقلال تشکیلاتی خود را حفظ می‌کنند، اما به همراه فعالین منفرد مبارزه مشترکی را در طول یک مرحله از مبارزه تا رسیدن به یک هدف سیاسی مشخص پیش می‌برند". و این هدف سیاسی را "سرنوشت جمهوری اسلامی، درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و برقراری حکومت کارگران و زحمتکشان" ذکر می‌کند. و بالاخره اضافه می‌کند "این موارد، نکات محوری و اساسی پلاتفرمی خواهند بود که می‌باید مبنای یک اتحاد عمل سیاسی پایدار قرار گیرند... پر واضح است که هر اتحاد عمل سیاسی که شکل بگیرد و بخواهد به مبارزه خود برای رسیدن به هدف ترسیم شده مبارزه کند، باید پلاتفرمی داشته باشد که در آن بر اساسی‌ترین مطالبات آزادیخواهانه و دموکراتیک توده‌های وسیع مردم، مطالبات زنان، جوانان، مطالبات مشخص کارگران، مطالبات ملیتهای تحت ستم، مطالبات رفاهی-اجتماعی عمومی و انجام اقداماتی که برای تحقق این مطالبات و نیز انتقال به سوسیالیسم ضروری و به فوریت قابل اجرا هستند، تاکید شده باشد"، "چنین اتحادی است که چپ می‌تواند به عنوان نیروی قدرتمند و مداخله‌گر در جنبش ظاهر شود و به وظیفه انقلابی خود عمل نماید". (پایان نقل قولها)

امروزه، نیاز جنبش کمونیستی به وحدت پس از دهها سال تفرقه، به واقعیت و ضرورتی انکار ناپذیر تبدیل شده است و گام برداشتن در این راستا از اتحاد عمل مشخص گرفته، تا وحدت حزبی و بالاخره تا تشکیل حزب واحد کمونیست، مثبت بوده و در سطوح مختلف در خدمت پیشبرد مبارزه‌ی طبقاتی کارگران و زحمتکشان علیه بورژوازی و بقایای نظامهای ماقبل سرمایه‌داری، می‌باشند. حزب رنجبران ایران با تمام وجود از این گونه اتحادها پشتیبانی کرده و در آنها شرکت نموده و می‌نماید، ضمن این که وظیفه‌ی خود می‌داند تا اشکالات موجود در سیاستها و یا روشهای پیشنهاد شده‌ی نادرست و یک جانبه را در این راستا مورد نقد قرار دهد. این که نیاز مبرم جنبش کمونیستی ایران در شرایط کنونی چیست، با توجه به ارزیابیهای مختلف از اوضاع ایران و جنبش کارگری و کمونیستی توسط نیروهای چپ موافق وحدت، به ارائه‌ی سیاستهای مختلف منجر می‌گردد. اما در مورد این که کدام یک از این سیاستها با واقعیت عینی رشد مبارزات طبقه کارگر هم‌سوئی دارد، اختلاف نظر موجود است. لذا بررسی مجدد این نیاز مبرم، در برخورد به نظر نویسنده‌ی مقاله‌ی "کار"، تلاشی است برای نزدیک تر نمودن دیدگاه تشکیلهای و افراد مارکسیست که در خدمت اهداف کوتاه مدت و دراز مدت طبقه‌ی کارگر مبارزه می‌کنند.

۱- اتحادهای حزبی: این گونه اتحادها که منجر به تشکیل حزب کمونیست واحد در هر کشور شود، عالیت‌ترین نوع وحدتی است که بر بنیاد آگاهی و احساس مسئولیت در قبال طبقه کارگر و از وجود وحدت ایدئولوژیک - سیاسی مستحکمی در میان پیشروان این طبقه، حکایت دارد. رسیدن به این وحدت، هدف بدون تردید کمونیستها می‌باشد. اما اتحادهای حزبی که تا به حال صورت گرفته‌اند، نه به طور نسبی آن قدر

فراگیر بوده‌اند که بخش قابل ملاحظه‌ای از نیروهای مارکسیستی را شامل شوند و نه در عین موفقیتشان در جهت تمرکز نیروی کیفی و کمی بیشتر، به کیفیت " حزب سیاسی پیشرو پرولتاریا " دست یافته‌اند که متکی است بر ۵ وحدت : در جهان بینی، در سیاست، در تشکیلات، در سبک کار و عمل و بالاخره در رهبری، از نظر درون حزبی و نیز حسن اقبال کارگران از نظر بیرونی و لذا داشتن پیوند مناسبی با طبقه. این پنج وحدت و آن حسن اقبال، ضمن این که در ابتدای تشکیل حزب، کاملاً نسبی هستند، اما از اصولیتی برخوردارند که زمینه را برای تقویت و تحکیم هرچه بیشتر وحدت اولیه و پیوند با طبقه، مساعد می‌سازند. بنابراین وقتی به شکست تجارب گذشته اشاره شده و از آن به عنوان حجتی در مورد عدم موجود بودن شرایط برای وحدت حزبی، صحبت می‌شود، چنین وانمود می‌گردد که گویا وحدتهای گذشته با اصولیت پرولتری توأم بوده‌اند، اما با شکست رو به رو شده‌اند چون که شرایط عینی و ذهنی لازم فراهم نبوده‌است! در حالی که وحدتهای حزبی گذشته، براساس درک عمیق ایدئولوژیک از حداقل اصولیت لازم برای وحدت و تشکیل حزب، برخوردار نبوده‌اند. برای روشن شدن مسئله، در زیر به یک نکته‌ی برجسته در امر وحدت حزبی در مفهوم پرولتری آن اشاره می‌کنیم که به مثابه سیمانی است که ابزارهای مختلف به کاررفته در یک ساختمان را به هم جوش و پیوند داده و استواری آن ساختمان را تامین می‌کند، که همانا اصل حزبیت پرولتری در ساختمان تشکیلاتی است که متکی بر مرکزیت - دموکراتیک پرولتری می‌باشد. مرکزیت - دموکراتیک نیز به نوبه‌ی خود از جهان بینی ماتریالیسم دیالکتیکی پرولتاریا نشئت می‌گیرد که در عرصه‌ی جامعه و مبارزه‌ی طبقاتی از یک سو توده‌ها را "سازنده‌گان تاریخ" می‌داند (بخش ماتریالیستی بینش) و از سوی دیگر، حرکت خود به خودی توده‌ها را ناپایدار دانسته و لذا به تئوری انقلابی و سیاستهای ناشی از تجارب توده‌ها در پرتو این تئوری پای بند است و لذا متمرکز نمودن این تجارب و تبدیل آنها به سیاستها و سبک کارهای مشخص جهت بیرون آوردن مبارزه‌ی توده‌ها از سردرگمی و هدایت آنها به پیش را اجتناب ناپذیر دانسته و به همین علت ایجاد رهبری پیشرو، آگاه و پای درعمل را ضروری می‌داند (بخش دیالکتیکی بینش). حزبیت پرولتری که بر مرکزیت - دموکراتیک استوار است، ایجاد می‌کند که در برخورد به مبارزات درون حزبی، وفاداری به اصول پرولتری به کار بسته شود و پیشبرد مبارزه تحت مرکزیت دموکراتیک، تنها راه درست رسیدن به حقیقت در آن مبارزه‌ی مشخص می‌باشد. مرز این حدنگهداری اصولی و وفاداری به حزبیت نیز تا بدانجا می‌رود که تضاد بر سر باقی ماندن در درون اردوگاه طبقاتی مطرح است یا نه؟ (نظیر انشعاب احزاب کمونیست از انترناسیونال دومی که به سوسیال شوونیسم در غلتیده بود). در غیر این صورت مبارزه در درون طبقه بر سر خط درست یا نادرست بایستی ادامه یابد. حال اگر به تلاشهای وحدت گرایانه پس از انقلاب بهمین نگاه کنیم، فرقه‌گرایی و بی اصولیت صفت مشخصه‌ی آن وحدتها بوده (نظیر انشعاب منصورحکمت و دارودسته‌اش از "حزب کمونیست ایران" و اینکه خود این حزب از ابتدا برپایه‌ی درک درست تشکیل دهنده‌گان آن از اوضاع و اتخاذ سیاست و سبک کار درست پرولتری استوار نبود) و به همین دلیل و نیز به دلیل این که درک و اجرای درست مرکزیت دموکراتیک، ایدئولوژی، احساس مسئولیت و سبک کار پرولتری را می‌طلبد که فرقه‌های چپ روشن فکری، به میزان زیادی فاقد آنند، آن وقت به این نتیجه می‌رسیم که احزابی که درست شدند و کمی بعد دچار انشعاب گشتند، از معیارحزبیت پرولتری فرسنگها فاصله داشتند. کارگران و زحمت‌کشان که در یک مبارزه‌ی طبقاتی جدی درگیر هستند، نیاز به حزبی جدی و مسئول دارند که نمونه‌ی عالی از وحدت، اصولیت و هماهنگی را به آنان ارائه دهد. کارگران احزابی را که مرتباً دچار انشعاب و تفرقه می‌شوند، به درستی و به حق جدی نمی‌گیرند، آن هم انشعابات از نوع آنچه که ما در

گذشته ی ۲۰ سال شاهد آن بوده ایم. وحدت حزبی به خودی خود مطلق نیست، اما وحدت اصولی به طور نسبی و تا زمانی که دوخط مشی کاملا متضاد متعلق به پرولتاریا و بورژوازی در برابر هم قرار نگرفته باشند، و مبارزه ی جدی روی این خطها صورت نگرفته باشند، مطلق می باشد.

تا زمانی که حزب واحد پیشرو طبقه ی کارگر که از خط مشی ایدئولوژیک - سیاسی نسبتا درستی پیروی کند، به وجود نیامده باشد، تشکلهای چپ موجود به علت ضعفهای ایدئولوژیک - سیاسی و سبک کارهای غیر پرولتاری و خرده بورژوائی نه قادر به ارتقاء خود به سطح احزاب کمونیست خواهند شد و نه خواهند توانست پیشروان و توده ی کارگران را به سوی فرقه ی خود جلب کرده و از اعتماد آنها برخوردار گردند و بروز انشعاب و تفرقه ی پی در پی و غیر ضرور در آنها اجتناب ناپذیر خواهد بود. تشکل پرولتاری را با ایدئولوژی پرولتاری می توان بنا نهاد و لاغیر!

اما باید توجه کنیم که حزب نیز مانند هر پدیده ی اجتماعی دیگر در جامعه ی طبقاتی، دوران تکوین، تولد، رشد و بلوغ را دارد و در هر کدام از این دوران ها به نسبت وضعیت عینی و ذهنی اش، مشی و سبک کاری دارد که از ابتدا کامل و یا همه جانبه نبوده و هم راه با تکامل حزب رشد یافته و همه جانبه می گردند. بنابراین در هر یک از این دورانها باید در ارتباط با مسئله ی حزب سازی به نکات مشخصی توجه بیشتری نمود. لذا برخورد ما به اصولیت حزبی برخوردی تام گرایانه و مطلق نیست.

حال با توجه به نکات فوق تاریخ جنبش کمونیستی ایران را سریعا ورق می زنیم. به زودی اول تیرماه ۱۳۸۰، ۸۱ مین سال گرد تاسیس حزب کمونیست اول ایران است که عضو انترناسیونال کمونیستی بود. می بینیم که حزب سازی در ایران در سطح حزب کمونیست، نزدیک به یک قرن سابقه دارد. جنبش کارگری و توده ای مترقی ایران نیز در کنار و به برکت وجود این حزب هرچه منسجمتر شکل گرفت و دیدیم که پس از شکست و متلاشی شدن حزب کمونیست، جنبش کارگری نیز دچار ضعف رهبری گردید و نتوانست مستقلا به پیش برود. حزب توده ایران علیرغم اپورتونیسم و رفرمیسم تاریخی اش، به دلیل این که با جنبش جهانی کمونیستی پیوند داشت، توانست تا حدودی اعتماد طبقه کارگر را به سوی خود جلب کند و در متشکل کردن کارگران نقش داشته باشد. هم چنین دیدیم که، پس از بروز خط مشی انحرافی و بورژوائی (رویزیونیسم مدرن) و انشعاب در

جنبش جهانی کمونیستی، طبقه کارگر ایران نیز در مجموعه ی خود از حزب توده ایران برید. رشد تفرقه در جنبش کمونیستی جهانی و دامن زدن عوامل سرمایه ی جهانی به این تفرقه، باعث شد تا تشکلهای مختلفی که با جنبش کارگری ارتباط فشرده ای نداشته و خود مرکزبینی، ایدئولوژی آنها را تشکیل می داد، با ادعای کمونیست بودن، اما با بینشی غیر پرولتاری و اساسا خرده بورژوائی و بعضا خراب کار(نمونه تشکلهای افرادی که توسط اف. بی. آی. سازمانهای مارکسیستی را در آمریکا به تفرقه کشاندند)، فرقه گرایی را رواج داده و هرچه بیشتر از جنبش کارگری دور بشوند. این وضعیت هم راه شد با تهاجم عمومی نظام سرمایه های فرا ملی امپریالیستی برای امتیزه کردن جنبش کارگری و کمونیستی، به حدی که امروز از احزاب کمونیست با اتوریته و تشکلهای کارگری قوی در جهان خبری نیست! این امر بهانه ای فراهم آورده تا اصل حزیت نفی شده و آنارشیزم و تعدد تشکیلاتی زمینه ی رشد پیدا کند.

اگر می پذیریم که دستاوردهای طبقه ی کارگر در قرن بیستم - به خصوص نیمه ی اول آن - در نتیجه ی وجود احزاب کمونیست قوی و با اتوریته و تحت رهبری آنها تحقق یافتند و عقب نشینیهای جنبش کارگری در مقابل تهاجم سرمایه فراملی در نیمه ی دوم قرن بیستم، حاصل مشی غلط و متعاقب آن تفرقه در جنبش کمونیستی است، پس معلوم می گردد که نیاز مبرم هر دو جنبش کمونیستی و کارگری و به ویژه جنبش کمونیستی، در متحد کردن خود و ایجاد احزاب کمونیست انقلابی در سراسر

جهان می باشد.

اگر طبقه ی کارگر ایران ۸۱ سال پیش توانست حزب پیشرو سیاسی اش را به وجود آورد، پس شرایط عینی و ذهنی برای چنین کاری مهیا بوده است (یعنی وجود طبقه کارگر، وجود تئوری انقلابی این طبقه و برنامه های انقلابی در ارتباط با ایران!). امروز که طبقه ی کارگر ایران، بزرگترین طبقه ی جامعه ی ما است، نیروهای چپ نیز تا حدی صاحب برنامه بوده و از درجه ی کمی پیوند با طبقه ی کارگر برخوردارند، نمی توان ادعا کرد که شرایط عینی و ذهنی برای ایجاد حزب مناسب نیست. در عرصه ی ذهنی تنها در دو دهه ی اخیر ۴ حزب به وجود آمده اند که خود را حزب سیاسی پیشرو پرولتاریا قلمداد می کنند: "حزب کمونیست ایران"، "حزب کمونیست کارگری ایران"، "حزب کار توفان" و "حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)". تعداد دیگری از تشکلهای چپ نیز ایجاد حزب را به عنوان وظیفه ی مبرم خود می دانند. در عرصه ی خط مشی و برنامه نیز نیروهای چپ از فقدان برنامه نمی نالند. پس شرایط ذهنی نیز آن قدرها نامناسب نیست. تنها عامل مخربی که نیروهای چپ را از تشکیل حزب کمونیست باز می دارد از یک سو شکست جنبش کمونیستی جهان است و سرخورده گی ناشی از آن، که ضعیفی است ایدئولوژیک و از سوی دیگر نفوذ نظریه ی پلورالیستی بورژوائی در عرصه ی تشکیلاتی، که عمده تا از نفوذ فرقه گرائی خرده بورژوائی و تفرقه

اندازی بورژوائی در درون جنبش کارگری حکایت دارد که با هدف "تفرقه بینداز و حکومت کن!" بورژوازی هم سو است و چون اینها مسائلی ایدئولوژیک هستند، تنها در جریان یک مبارزه ی طولانی قابل حل می باشند. تا هزار سال دیگر نیز اگر طبقات متضاد موجود باشند و پیشروان طبقه ی کارگر حزب را به وجود نیاورند، فرقه گرائی که متعلق به طبقات غیر پرولتری است تلاش خواهد کرد تا مانع وحدت انقلابی طبقه کارگر گردد. پس آیا این مشکل ایدئولوژیک را می توان پای فقدان شرایط عینی و ذهنی گذاشت؟! مسلماً خیر! زیرا این اخلاها تا زمانی که جوامع طبقاتی وجود داشته باشند، هم چنان پابرجا خواهند بود و انسانها را در "ازخودبیگانه گی" نگه خواهند داشت تا طبقات استثمارگر بتوانند بازم خون و زحمت نیروی کار را زالو وار بکنند!

باید بین وحدت نظر برای تغییر جهان و اختلاف نظر در زمینه ی تفسیر جهان و یا چگونگی پیشبرد عمل، تفاوت ماهوی گذاشت و به بهانه ی وجود اختلاف نظر، به تعدد تشکیلاتی دامن نزد. تسویه حساب با این فرقه گرائی و تلاش مجددانه برای رسیدن هرچه سریعتر به وحدت حزبی امری است مبرم. برای ایجاد حزب کمونیست واحد ایران، تمام ابزارهای لازم عینی و ذهنی وجود دارند. تنها انشعاب گری خرده بورژوائی و فرقه گرائی اخلاخل به وجود آورده و باعث می شوند تا این ابزارهای ساختمان سازی تشکیلاتی، در زیر بارانهای اسیدی طبقات غیر پرولتری زنگ زده و از رده خارج شوند. لذا کلیه ی تشکلهای و افرادی که به کمونیسم و به طبقه ی کارگر عشق می ورزند، باید با نفرت تمام، فرقه گرایی را طرد کنند، به فرقه های موجود اصالتی مافوق بشری قایل نشوند و با گردن گذاشتن به اصول پرولتری، مجدانه پای وحدت حزبی و نهایتاً ایجاد حزب بروند. طبعاً چنین حزبی از نوع فرقه های ساخته شده که ادعای حزب کمونیست بودن را دارند، بدون اینکه به معنای واقعی کلمه از دیدگاه و عمل پرولتری پیروی کنند، نبوده و کوشش خواهد کرد تا در چارچوب اصول و برنامه ای عام که مورد قبول حداکثر ممکن نیروهای مدافع کمونیسم باشد، به طور نسبی وحدتی فراگیر از کمونیستها را فراهم آورد. طبقه کارگر به چنین حزب آگاه و مسئولی، خیر مقدم خواهد گفت و آن را حزب پیشرو خود خواهد شمرد و نه احزابی که بیشتر از آن که حامی طبقه کارگر باشند توسط عوامل طبقات دیگر ساخته شده و در درون آن اخلاخل می کنند و یا با تمام وجود در راه ایجاد چنین حزبی سنگ می اندازند!

۲_ اتحاد عمل پایدار سیاسی: رفیق نویسنده به درستی اشاره می کند که چپها یا باید تا به آن حد از وحدت ایدئولوژیک - سیاسی برسند که حزب واحد به وجود بیآورند و یا استقلال تشکیلاتی خود را حفظ کنند و به اتحاد عمل در چارچوب اشتراکاتشان بپردازند. اما برای این که این اتحاد عمل سیاسی از کیفیت مناسبی برخوردار باشد پیشنهاد می کند که باید "پایدار" باشد. راجع به چگونگی تحقق آن در عمل صحبتی به میان نمی آورد به این مفهوم که فرقه هائی که به "من" خود چسبیده اند، چگونه حاضر خواهند شد با جان و دل از اتحاد عمل پایدار سیاسی دفاع بکنند و مجدانه در آن شرکت فعال نمایند!؟.

اگر منظور از "اتحاد عمل پایدار سیاسی" توافقات در چارچوب وظایف مشخص شده در پلاتفرم باشد و به عنوان مثال وحدت عمل در زمینه ی سرنگونی رژیم، اولین سوآلی که در ذهن هرکس خطور می کند، این است که این همه تشکل و افراد - آن هم به طور مستقل! - چگونه خواهند توانست در این مبارزه شرکت کنند؟ پرداختن به یک مسئله ی جدی مثل سرنگونی رژیم و درهم شکستن ماشین دولتی بورژوائی به نیروی کافی، تشکیلات واحد و وحدت عمل و وحدت فرماندهی، نیاز دارد که از عهده ی تشکلهای مستقل و افراد مستقل بر نمی آید. چنین وحدت عملی فقط با وجود یک حزب جدی و مسئول پرولتری می تواند سازماندهی شود. عدم توجه به نیروی مادی لازم برای پیشبرد یک فعالیت عملی به معنای نادیده گرفتن این است که هر سیاستی باید تضمین عملی داشته باشد. داشتن استقلال پیاده کننده گان آن سیاست، اجبارا در عمل به معنای کنار گذاشتن ماتریالیسم دیالکتیکی و افتادن به چاه ویل ایده آلیسم متافیزیکی است!

اگر وحدت عمل پایدار سیاسی محدود به یک سری فعالیت هائی نظیر دادن اعلامیه مشترک، شرکت در سمینارهای مشترک - آن هم در خارج از کشور- باشد که اوج آن نیز به انجام تظاهرات و غیره علیه رژیم بیانجامد، هم اکنون این گونه فعالیت های مشترک تا حدی موجودند و می توان دامنه ی این فعالیتها را با شرکت تشکلهای و افراد "مستقل" دیگر تکمیل نمود! آیا با این گونه فعالیتها می توان ادعای سرنگون ساختن رژیم را نمود؟ پس باید رفقا مبارزه ی طبقاتی را جدی گرفته و سیاست هائی را که ارائه می دهند از انسجام ماتریالیستی دیالکتیکی برخوردار باشند. بافرقه گرایی و "استقلال" تشکیلاتی فرقه ها و حتا افراد باید مرزبندی قاطعی نمود، آنها را طرد کرد و جنبش چپ ایران را در جهت رسیدن به معیارهای پرولتری یک گام به جلو برد.

به نظر ما، اتحاد عمل پایداریسیاسی برانزده ی یک حزب سیاسی است که افراد در آن برای پیشبرد یک سیاست و سیاستهای دیگر گرد آمده اند و لذا اتحادی است از موضعی پیشرفته و به معنای واقعی پایدار و پای در عمل. حال سوآلی که مطرح است این است که آیا برای فرد یا تشکلی که با تشکلهای و افراد دیگر حول پلاتفرم رفقای اقلیت، متحد می شود، مسایل مطروحه در این پلاتفرم آن قدر کم اهمیت هستند که باز هم استقلال تشکیلاتی هر جریانی باید حفظ شود؟ و به چه دلیل یا منظوری؟! اگر قدری منصفانه به برنامه ها و نظرات تشکلهای مستقل نگاه کنیم، آیا در خطوط عام، آنها کاملا مغایر یک دیگراند و یا اینکه تاحدی این نظرات مشابه هم هستند؟ پس یا باید قاطعانه با فرقه گرایی خط کشی کرد و اختلافات موجود را از طریق تکیه به اشتراکات و در جریان یک مبارزه ی ایدئولوژیک سالم حل و فصل نمود و یا میدان را برای ادامه ی فرقه گرایی باز گذاشت و دیگر دور

ایجاد حزب واحد را خط کشید و مثل پلورالیستها، آن را مغایر با وضعیت پرولتاریا دانست!! چون که گویا و به زعم پلورالیستها، پرولترها منافع عام واحدی ندارند و مثل خرده بورژوازی هر پرولتری می خواهد دکان خود را باز کند و لذا استقلال تشکیلاتی گروهها بنابه تعریف لازم و واجب است!! به نظر ما اتحاد عمل سیاسی پایدار به معنای واقعی کلمه، اتحادی است جدی که در پیوندی فشرده با مبارزه ی طبقاتی سخت،

بغرنج و طولانی پرولتاریا بوده و تحقق آن بدون تشکیلات واحد، امری است ناشدنی. در زیر به طور نمونه از یک سو نظر کارگران آگاه ایران را می آوریم و از سوی دیگر نظر افرادی که به دیدگاه بورژوازی معتقدند تا معلوم شود پرولتاریای آگاه ایران چه می خواهد، بورژوازی ایران چه راه جلوی پای سیاسیون می گذارد و تشکلهای چپ در کجای کار قرار دارند:

۲۲ سال پیش در تابستان ۱۳۵۸ و در اوج فرقه گرائی ستیزه جویانه در جنبش چپ ایران، کارگری آگاه از کارخانه بزرگی در تهران که در راس جنبش کارگری آن کارخانه قرار داشت، طی مصاحبه ای گفت 'کارگران نمی پذیرند که فرقه های مختلفی به نام دفاع از طبقه کارگر و کمونیسم با کارگران رو به رو شده، تنها خود را یار و یاور طبقه ی کارگر معرفی کرده و در عین حال یک دیگر را نفی کرده و عامل بورژوازی قلمدادکنند. آنها می گویند اگر شما به معنای واقعی کلمه مدافع ما هستید و خود را کمونیست می دانید، چرا یکی نمی شوید؟ پس اول با خودتان تسویه حساب بکنید و بعد به سراغ ما بیائید'.

در نشریه ی جهان امروز- شماره ۵۸، نیمه دوم فروردین ۱۳۸۰، ص ۴- رفیق کارگر آگاه دیگری (یدالله خسرو شاهی) همین نکته را به صورتی دیگر مطرح می سازد: " لازم است آنها که خود را سوسیالیست و مدافع حقوق کارگران می دانند، آنها که خواسته های دموکراتیک را مطرح می کنند، مبارزه خود را به سمت بهبود شرایط زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کارگران سوق دهند. این با توجه به نیروهای سیاسی موجود در خارج از کشور، بجز با یک اتحاد عمل فراگیر و برنامه ریزی شده، امکان پذیر نخواهد بود و این حرکات منفرد و جدا از هم راه بجائی نمی برد. مدافعی واقعی طبقه کارگر در سطح خارج از کشور بایستی دست از این تفرقه و جدائی بردارند. منافع طبقاتی را بر منافع گروهی ترجیح دهند... مگر نه این است که کمونیستها هیچ منافی جدا از منافع کارگران ندارند. مگر نه اینست که محور اصلی مبارزه، مبارزه طبقاتی است. پس چرا ما که مدعی حمایت از کارگرانیم ... بایستی منتظر بنشینیم که در ایران خبری شود و ما در اینجا آکسیونی برگزار کنیم، یا همانند نیروهای دو سه نفره که پسوند و پیشوند کارگری را هم با خود یدک می کشند، تنها با دادن یک اطلاعیه، آن هم در کامپیوتر وظیفه انقلابی خود را در حمایت از کارگران به انجام برسانیم. بایستی خط ریل خود را به جاده اصلی سوق داد."

و اما، آقای محمد درخشش نیز در کسوت یک ناسونالیست، در کیهان لندن-۱۳ اردیبهشت ۱۳۸۰- طی مقاله ای به نام "اتحاد قلبها و نه اتحاد شعارها" در باره "منشور اتحاد" می نویسد: " در منشور اتحاد، انتخاب و تعیین مسیر حرکت به سوی هدف با راه پیمایان است. بنابراین هیچکس در تاریکی و ابهام و بیراهه ای که در مسیر آن دامی گسترده باشد، گام برنمیدارد. در این راهپیمائی، هیچکس دنبال کسی نیست و هیچ فردی یا گروهی در دیگری ذوب نمی شود، بلکه همه با حفظ استقلال گرایشهای سیاسی خویش، در صف واحدی دست در دست هم و شانه به شانه پیش می روند..." در این نوشته آقای درخشش می گوید که باید از "شر این من" متفرعن و مستبد و ضد اتحاد به دامن "ما" سرنوشت ساز پناه ببریم اما این "من" متفرعن را در حد تحقق اتحاد عمل، تمام شده می بیند، چون که استقلال تشکیلاتی برای ایشان اصلی است بالاتر از "من" متفرعن!!! اما وی به درستی از "اتحاد قلبها و نه اتحاد شعارها" سخن به میان می آورد منتها در چارچوب بورژوائی. ما کمونیستها نیز همین اتحاد ایدئولوژیک را در چارچوب پرولتاری کلمه باید بپذیریم و از استقلال سیاسی و تشکیلاتی بتی مقدس نسازیم که ما را تنها به سوی ذهنیگری و ناتوانی سوق می دهد!

هم اکنون نیروهای چپ خارج از کشور، چنانچه در موضع پرولتاریا قرار داشته باشند با

توجه به شرایط عینی و ذهنی در جهان و ایران و وضعیت جنبش کارگری و کمونیستی باید بدون کوچک‌ترین درنگ با کنار گذاشتن "من" منفرد در چارچوب پلاتفرم عامی که در برگرفته‌ی منافع عام جنبش کارگری است - که در خطوط کلی با برخی تغییرات نظیر همان پلاتفرمی است که رفقای اقلیت در مقاله‌ی فوق‌الذکر بیان کرده‌اند - به اتحاد حزبی که به مراتب از اتحاد عمل سیاسی، از استحکام بیشتری برخوردار خواهد بود، برسند و زمینه را برای فراهم نمودن شرایط تشکیل حزب واحد کمونیست ایران فراهم سازند. اوضاع ایران، شرایط و درجه‌ی رشد جنبش کارگری و کمونیستی ایران و بالاخره اوضاع جهانی و تهاجم سرمایه در اتمیزه کردن جنبش کارگری و کمونیستی، چنین امری را به ضرورتی مبرم تبدیل کرده‌اند. باید بکوشیم تا شایسته‌ی آن باشیم که به این شرایط و نداها جواب مثبت بدهیم و صف مبارزاتی مان را واحد و فشرده و با کیفیت و کمیته‌ی برتر برای مبارزه‌ی تعیین کننده آماده نمائیم. آیا ۲۲ سال فرقه‌گرایی در جریان مبارزه با نظامی ضدانسانی و خون‌خوار که باعث رفتن از یک شکست به شکست دیگر شده، کافی نیست تا به خود آئیم، بارهای گذشته را زمین بگذاریم و براساس اشتراکات نظری پای وحدت عملی و وحدت سازمانی رفته و به معنای واقعی کلمه برای تغییر جهان بکوشیم؟ مطمئناً کمونیستهای راستین به این ندا لبیک گفته و فرقه‌گراها هم با عذر و بهانه به رد آن برخوانند خاست و در شرایط امروزی این گونه بهانه‌ها هم کم نیستند!! اما جواب دل‌گرم کننده نیز از جانب پرولتاریا به این کمونیستها فرستاده خواهد شد.

ابراهیم - ۱۸ اردیبهشت ۱۳۸۰

نابرابری جهانی - برنده‌ها و بازنده‌ها

(از رابرت واد - استاد اقتصاد سیاسی در لندن و ویسن شافتس کولگ برلین)

مقاله‌ای که در زیر ترجمه و تلخیص شده‌ی آن را می‌خوانید به قلم استاد دانشگاهی است که در دو مرکز بزرگ سرمایه‌های فراملی تدریس می‌کند و گوشه‌ی کوچکی از عمل کرد این سرمایه‌ها را نشان می‌دهد. هم اکنون این عمل کرد در سراسر جهان مورد اعتراض توده‌های وسیع مردم قرار گرفته است، اعتراضاتی که روزه روزه دامنه‌اش گسترده‌تر می‌گردد. (بولتن نظرات)

کسی که علاقه مند به دانستن وضعیت ثروت و فقر در کشورهای جهان باشد، الزاماً باید به این امر توجه کند که بر سر توزیع جهانی درآمدها چه می‌رود. شرط بندیها حول این مسئله صورت می‌گیرند. اگر توزیع درآمد جهانی در چند دهه‌ی اخیر متعادل‌تر می‌شد، این نشانه روشنی بود از این که جهانی شدن در خدمت تمامی مردم جهان است. این به علاوه دلیل خوبی می‌شد برای کشورهای درحال رشد جهت ادغام کردن اقتصادشان در اقتصاد جهانی به طریقی که صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی - و سهام‌داران عمده‌ی آنها در کشورهای ثروتمند - به آنها توصیه می‌کنند. همچنین این می‌توانست جوابی باشد به بعضی هراسهایی که معترضین ضد جهانی شدن مطرح می‌کنند و کمکی باشد به حل اختلافات مهم و طولانی مدتی که در مورد تئوری اقتصادی بین نظرات رسمی دایر بر این که رشد اقتصادی به طور طبیعی باعث " نزدیک هم شدن کشورهای غنی و فقیر می‌گردد و تئوری مخالفی که استدلالاتی عکس آن را مطرح می‌سازد.

این موضوع، علی‌رغم اهمیتش، تا این اواخر توجه کمی را در عرصه‌ی مطالعات، روابط بین‌المللی و اقتصاد جهانی به خود جلب کرده است. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول منابع کافی برای روشن شدن این مسئله اختصاص نداده‌اند. بسیاری از تحلیل‌گران این امر را به مثابه دلیلی برای کم شدن نابرابریها به حساب می‌آورند. تعدادی دیگر

می‌گویند کافی است بررسیها در مورد فقر تمرکز یابند و نه در باره‌ی نابرابریها. هردوی این نظرات قابل بحث‌اند. داده‌های جدید حاکی از بدتر شدن سریع نابرابریهای جهانی است. دلایل قوی و هراس‌انگیزی در مورد این گرایش وجود دارند که مغایر با نظراتی هستند که از گسترش فقر (ونه نابرابریها) در جهان سخن به میان می‌آورند.

توزیع درآمدها:

این دقیقاً به چه معناست؟ در مقاله حاضر به توزیع بین ۶٫۲ میلیارد جمعیت جهان، مستقل از کشور یا منطقه برخورد می‌شود. توزیع درآمد جهانی را می‌توان به عنوان ترکیبی از الف) توزیع درآمد درونی در تمام کشورها و ب) توزیع درآمدهای متوسط کشورها، در نظر گرفت. اکثر نابرابریها در درآمد جهانی، بازتابی است از نابرابریهای متوسط کشوری تا نابرابریهای درون کشورها. ... محاسبه‌ی درآمدها از طریق اندازه‌گیری قدرت خرید در مقایسه با میزان مواد مصرفی و خدماتی، یا قیاس قدرت خرید، صورت می‌گیرد. چین و هندوستان که مشترکاً ۴۰٪ جمعیت جهان را دارند، هرکدام به دو بخش شهری و روستائی تقسیم شده‌اند که به صورت ۴ کشور جداگانه به حساب می‌آیند. توزیع دو قطب دارد، یکی در انتهای پائین که در آن متوسط درآمد سالانه کمتر از ۱۵۰۰ دلار است که دربرگیرنده‌ی اکثر کشورهای آفریقائی، هندوستان، اندونزی و بخش روستائی چین می‌باشند. در قطب دیگر با درآمد متوسط سالانه ۱۱۵۰۰ دلار که آمریکا، ژاپون، آلمان، فرانسه، انگلستان و ایتالیا هستند. در بین این دو قطب، کشورهای نظیر مناطق شهری چین، روسیه و مکزیک واقع شده‌اند. اما در این "میان‌ها" ... کمتر کشوری است که مردم بین ۵۰۰۰ و ۱۱۵۰۰ دلار درآمد سالانه داشته باشند. اگر درآمدها بانرخ مبادله‌ی کنونی اندازه‌گیری می‌شدند، فاصله‌ی بین فقیرترین و غنی‌ترین به مراتب بیشتر می‌شد.

هیچ کس انکار نمی‌کند که توزیع درآمدها بعد از انقلاب صنعتی رو به افزایش گذاشت. در این به‌بعد زمانی، از هم فاصله گرفتن درآمدها جنبه‌ی غالب داشته‌اند. در سه چهار دهه‌ی اخیر چه اتفاق افتاده است؟ اقتصاد جهانی با به‌فراموشی سپردن توزیع جهانی طی دهه‌ها، با فوران سود در دوره‌ی اخیر رو به رو شده‌است. اما مشکلات آماری باعث شده تا بحثها پیرامون تکنیک اندازه‌گیری اقتصادی تمرکز یابند. به دور از هرگونه ترسی ما می‌توانیم ببینیم که اکثر تناقضات، در مورد چگونه‌گی اندازه‌گیری درآمدها در کشورهای مختلف، است. پاسخ به این که چه اتفاقی در توزیع درآمد جهانی رخ می‌دهد، اساساً منوط است یا به تعداد ساکنین کشورها و یا اندازه‌گیری براساس قدرت خرید یا با به‌کارگیری نرخ مبادلات کنونی....

به هر صورت، گرایش توزیع درآمد جهانی به‌طور واضحی برخلاف ادعائی صورت می‌گیرد که می‌گویند نابرابری در توزیع جهانی به‌طور قاطعی در نیم قرن اخیر پائین آمده و در ربع قرن گذشته نیز این سیر نزولی سریع‌تر شده‌است. هیچ‌کدام از داده‌ها... این ایده را تایید نمی‌کنند.

از فقیران به ثروتمندان :

تحقیقات موجود چنین روندی را نشان می‌دهند. مع الوصف ما می‌توانیم اکنون جلوتر برویم... بررسیهای جدید با مبنا قرار دادن درآمد خانواده و مخارج لازم برای زنده‌گی، از محاسبات قبلی متمایز هستند. در گذشته تولید ناخالص داخلی متوسط که نابرابری در درون یک کشور را نادیده می‌گرفتند، یا روشهای غیرمستقیمی را برای ارزیابی نابرابریهای درون یک کشور از جمله بررسی تولید و درآمد به کار می‌بستند و یا به‌طور ویژه‌ای بخش مهمی از درآمد خانواده را به فراموشی می‌سپردند. برانکو میلانوویچ در بانک جهانی، با استفاده از بخش آماری قابل ملاحظه‌ی این بانک برای به‌دست آوردن آمار امکانات زیستی خانواده‌ها به کمک اعضای این

بانک که ۸۵٪ جمعیت جهان را شامل می‌شوند و متعلق به سالهای ۱۹۸۸ و ۱۹۹۳ هستند... نشان داد که نابرابری در بین این سالها ... افزایش یافته... به حدی که درآمد متوسط ۱۰٪ فقیرترین آمریکائی، بهتر از ۶۷٪ جمعیت جهان بود... چرا نابرابریها در جهان افزایش یافته است؟ (۱) به علت رشد سریعتر توسعه در کشورهای سازمان هم کاری و توسعه اقتصادی (س.ه.ت.ا.) نسبت به گروه کشورهای درحال توسعه؛ (۲) رشد سریعتر جمعیت در کشورهای درحال توسعه نسبت به کشورهای "سهتا" (۳)؛ رشد آرام تریزدهی در مناطق روستائی چین، هندوستان و آفریقا؛ (۴) ازدیاد شکاف بین اختلاف بازدهی و درآمد مناطق شهری در چین و هندوستان و غیره نسبت به مناطق روستائی...

این روندها نیز از علتهای عمیق تری ناشی می‌شوند. تغییرات تکنولوژیکی، بهای کالاهای صنعتی و خدمات صادر شده از کشورهای با درآمد بالا و لیبرالیسم مالی باعث بالارفتن نا متناسب سریع ثروت خانواده‌ها در انتهای بخش ثروتمند شده و در بخش انتهائی خانواده‌های فقیر، پائین آمده است. جمعیت روبه افزایش دارد و هم‌زمان عدم تناسب در انتهای فقیران افزایش می‌یابد. این عوامل پایه‌ای باعث ایجاد عوامل مهم بلاواسطه‌ای می‌شوند که باز هم وضع را بدتر می‌کنند: بهای کالاهای صنعتی و خدمات صادر شده از کشورهای با درآمد بالا سریع‌تر از قیمت کالاها و خدمات صادر شده از کشورهای با درآمد پائین، افزایش می‌یابند و باز هم سریع‌تر از قیمت کالاها و خدمات صادر شده از کشورهای با درآمد پائین که سهم کوچکی در تجارت جهانی دارند.

این روندها در قیمت‌گذاری به آن معناست که اکثریتی از جمعیت کشورهای فقیر کمتر و کمتر می‌توانند کالاها و خدماتی را بخرند که در حیطه‌ی مصرف جمعیت کشورهای ثروتمند قرار دارند. کشورهای فقیرتر و دو سوم جمعیت فقیرترین جهان از به حاشیه‌رانده شدن دوسویه‌ای رنج می‌برند: هم از طریق درآمد ها و هم از طریق قیمت‌ها.

نابرابری بیشتر در توزیع درآمد جهانی

۱۹۹۳	۱۹۸۸	اندازه‌گیری نابرابری‌ها
		تغییرت به درصد
۰,۶۴	۰,۸۸	سهم فقیرترین‌ها از درآمد جهانی به % - ۲۷,۳
۵۲	۴۸	" " " سهم غنی‌ترین‌ها + ۸,۳
۳۵۹	۳۲۷	" " " سهم متوسط‌ها در مقایسه با فقیران + ۹,۸
۸۹۸	۷۲۸	" " " غنی‌ترین‌ها با متوسط‌ها + ۲۳,۴

مناطق قطبی شده:

هنجارگیزی (Divergence) درآمد کمک می‌کند تا نوع دیگری از قطبی شدن درحال انجام در نظام جهانی، بین مناطق درحال صلح و مناطق درحال غلیان، را درک کنیم، در مناطق مربوط به قطب رفاه، توسعه‌ی نظام جمهوری در رشد اقتصادی و تسامح لیبرالی (به جز در برخورد پناه‌جویان) را نشان می‌دهد و نوآوری تکنولوژیکی جای‌گزین منابع طبیعی را سبب می‌شود. مناطق با درآمد پائین‌تر و یا متوسط، شامل تعداد قابل ملاحظه‌ای از کشورها می‌گردد که قدرت حکومتی آنها از جمله در آفریقا، خاورمیانه، آسیای مرکزی، روسیه و بخشی از آسیای شرقی در وضعی راکد و فاسد قرار دارند. در این مناطق نسبت فزاینده‌ای از مردم، در سطح محدودی به تامین احتیاجات اولیه‌شان قادر می‌

شوند، در حالی که مردم این سرزمین‌ها در صفحه‌ی تلویزیون، کسان دیگری را می‌بینند که سرنشینان ماشینهای مرسدس بنزاند* البته جناب پرفسور ما بخشی از حقایق را باز گو می‌کند و نه تمامی آن را. زیرا در کشورهای پیشرفته صنعتی و با درآمد بالا نیز روند قطبی شدن مردم روز به روز تشدید می‌شود، امکانات رفاهی را که مردم طی ۱۰۰ سال مبارزه در قرن بیستم کسب کرده بودند، اکنون در زیر سلطه‌ی سرمایه‌های فراملی از دست می‌دهند، بی‌کاری مزمن دامن‌گیر بخش قابل ملاحظه‌ای از مردم شده به طوری که در این کشورها نزدیک به ۴۰ میلیون نفر بی‌کار هستند. وضع آموزش و بهداشت روز به روز خراب‌تر می‌گردد و مرسدس نشینان غرب با تبختر و با بی‌خیالی هر روز از جلو صف خانه‌بدوشان می‌گذرند و وسایل رفاهی برای همه‌ی مردم فراهم نیست! - مترجم*

نتیجه‌ی آن، به وجود آمدن تعداد زیادی بی‌کار و جوانان عصبانی است که تکنولوژی اطلاعاتی ابزار لازم جهت ثبات دادن به جوامع‌شان و نیز جوامع واقع در منطقه‌ی رفاه را در اختیار آنها گذاشته‌است. رشد اقتصادی در این کشورها اغلب منابع طبیعی و در نتیجه ظرفیت آتی این کشورها را تهی می‌سازد. مردم، بیشتر و بیشتر، تنها راه‌هایی خود را در مهاجرت به مناطق ثروتمند می‌بینند.

قابل توجه است که بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و دیگر سازمانهای جهانی، به این گرایش بی‌اعتنا مانده‌اند. گزارش بانک جهانی برای توسعه در سال ۲۰۰۰ حتا مدعی می‌شود که افزایش نابرابری درآمدها "آن قدر هم منفی نیست"، چنانچه درآمد فقیرترینها پائین نرود و تعداد انسانهای فقیر کمتر شود. یک چنین بی‌توجهی نشان از گمراهی این سازمانها دارد. آنها گرچه اعضای جهانی به این مفهوم هستند که اکثر دولتهای جهان عضو آنها می‌باشند، اما این دولتها از تفکر دولت - مرکز پیروی می‌کنند تا تفکری جهانی. آنها نه تنها موضوعی به نام توزیع درآمدهای جهانی را به حساب نمی‌آورند، بلکه تورم جهانی، نرخ مبادله جهانی، نرخ بهره‌ی جهانی را نیز وارد محاسبات خود نمی‌کنند و در مورد بانک جهانی، مسایل مربوط به محیط زیست اقیانوسها، هوا و زباله‌های هسته‌ای نیز مورد بررسی قرار نمی‌گیرند.

زنده است که مخالفت سازمان یافته‌تر با جهانی شدن بیشتر در آمریکای شمالی، اروپای غربی و اقیانوسیه صورت می‌گیرد. چرا اغلب نخبه‌گان کشورهای درحال توسعه، با برنامه‌ی جهانی شدن کشورهای غربی، تجارت و سازمانهای چند جانبه موافق‌اند، برنامه‌هایی که در حال ازدیاد‌اند، اگر به عنوان یک نمونه در نظر گرفته شود که منافع مربوط به بازارهای آزاد کالاها و سرمایه‌گرایش به تمرکز توزیع درآمدها در کشورهایشان در سطح بالا دارند؟ چرا آنها تلاش اندکی را در جهت ادغام اقتصادشان در اقتصاد جهانی به صورتی استراتژیک و نه به طور محدود، انجام می‌دهند؟

بخشی از استدلال می‌تواند این باشد که برگزیده‌گان کشورهای درحال توسعه، همانند مشابیهین‌شان در کشورهای ثروتمند جهان، راضی از این هستند که نابرابریهای جهانی درحال کاهش هستند، یا این که نابرابری خوب است چون که منبعی است برای به حرکت درآوردن‌ها. آنها، همانند سازمانهای چندجانبه‌ی اقتصادی... از فقر هراس دارند. اما آنها رابطه‌ی میان گسترش توزیع درآمد جهانی و فقر را نمی‌بینند و فکر می‌کنند که فقر را می‌توان با فراهم ساختن رفاه و امکانات به جای فقر، بدون تغییر ساختارهای بزرگ‌تر نظیر توزیع درآمدها و دارائی‌ها، تثبیت کرد. تحلیل‌گران دانشگاهی وظیفه دارند درمقابل اهمال‌کاریهای کنونی از طریق تحلیل رابطه‌ی بین گرایشات در توزیع درآمد جهانی و فقر به مثابه راه حلی برای مسئله‌ی توزیع در برنامه‌ی جهانی، ایستاده‌گی کنند.

رشد نابرابر، مشابه گرم شدن جهان است. اثرات آن پراکنده و درازمدت‌اند و همیشه چیز فوری‌تری که مورد بررسی قرارگیرد، موجود است. مسئله عبارت است از این که نابرابری در توزیع درآمد جهانی تا چه مدتی می‌تواند ادامه یابد، قبل از این که ناشاباتی

سیاسی به وجود آید و جریان یابی مهاجرت رفاه شهروندان جهان ثروتمند و ثبات کشورهایشان را مورد تهدید قرار دهد. قبل از رسیدن به این نقطه ما باید حکومت‌های خودمان، سازمانهای چندجانبه و سازمانهای غیر دولتی بین‌المللی را با ارجحیت به خاطر توزیع درآمد جهانی برابرتر بسیج کنیم - و نه آن طور که اکنون صورت می‌گیرد، یعنی کم کردن تعداد مردم فقیر.

* * *

شبه‌ای از وضعیت جهان زیر سلطه‌ی سرمایه‌های بزرگ فراملی از زبان روزنامه‌ها!

* _ در روزنامه لوموند، ۲۰-۲۱ مه ۲۰۰۱، فرانسوا بوننه طی مقاله‌ای به نام: " کامیونی پر از زیاده‌ی گاو برای پرداخت حقوق یک جراح روس" نوشت: ... درحالی‌که میخائیل کامیانوف، سالگرد انتخابش را به نخست‌وزیری روسیه جشن می‌گیرد و ولادیمیر پوتین از "گرایش مثبت" در اقتصاد روسیه سخن به میان می‌آورد، در شهر وچا واقع در ۳۵۰ کیلومتری شرق مسکو، حقوقها پرداخت نشده، کمبود روبل و فقر چیزی عادی به شمار می‌آیند.

یوری زوتوف از شدت عصبانیت منفجر شد، وقتی که در شهرداری وچا و برای چندمین بار برای پرداخت حقوقهای معوقه‌اش از دسامبر ۲۰۰۰ به بعد، شیوه پرداخت دیگری به او پیشنهاد شد. چنین طرز عملی در آنجا امری عادی است. طبق آن مثلا کارخانه‌ی ظرف سازی با دادن مقداری ظرف، حقوق کارگران را می‌پردازد و کارخانه‌ی آبکش پلاستیک سازی، آبکش به کارگران می‌دهد... این تولیدات یا فروخته می‌شوند و یا با کالاهای دیگر معاوضه می‌گردند. کارمندان بیمارستان وچا از این طریق بعضا بذریافت می‌کنند و یا وسایل ساختمانی. اما امسال به زوتوف جراح... ۳ تن زیاده‌ی گاو بیک کامیون پمپ (!)، پیشنهاد شد که قیمتش ۶۰۰ روبل (یا ۱۵۰ فرانک فرانسه و حدود ۲۳ تورو) است. جراح روس دربرابر دوربین تلویزیون ت-سنتر مسکو فریاد

سرداد که: "این توهین بزرگی است!"
پشت درصدهای جالب کلان اقتصاد (۷,۶٪ رشد در سال گذشته در روسیه) کشوری قرار دارد که در فقر غرق شده است... هنوز ۳۰٪ مبادلات به صورت کالا-کالا صورت می‌گیرد (در سال ۹۸ این رقم ۵۰٪ بود)...

اکنون که روسیه وارد بازار بورس جهانی شده و سرمایه‌های غربی در آن آزادانه جولان می‌دهند، دیگر منابع اطلاعاتی رسمی و دولتهای غربی شکایت چندانی از وضع روسیه ندارند. "دموکراسی" در آنجا گویا برقرار شده و در بهشتی برای سرمایه‌ها، انتقاد لابد دیگر جایز نیست. و اگر انتقادی از روسیه می‌شود، مربوط به دورانی است که نظام شوروی در آن حاکم بود!! بولتن نظرات

* _ لوموند، ۲۴ مه ۲۰۰۱ کریستین لوگراند می‌نویسد: در آرژانتین در حال رکود، تناقضات اجتماعی تشدید می‌شوند. بعد از ۳ سال رکود و با وجود حمایت‌های بین‌المللی و بیش از ۱۵۰ میلیارد دلار قرض، وضع اقتصادی آرژانتین اسفناک بوده و باعث نارضایتی بیش از پیش آشکاری شده است. جنبش اعتراضی در پایتخت فدرال و در ایالتها گسترش می‌یابد...

بیکتروس‌ها جاده‌ها را برای گرفتن کار قطع می‌کنند. آنتونیو بلاسکو کارگر بیکاری چنین می‌گوید: "من ترجیح می‌دهم که اینجا نباشم، کاری داشته باشم و احترام و موقعیت اجتماعی خودم را به دست بیاورم. اما انتخابی برای من نمانده است. برق، گاز و تلفون مرا قطع کرده‌اند. من نه پول برای پرداخت قبضه دارم و نه برای تغذیه‌ی

بچه‌هایم. حداقل در اینجا، همه چیز به تساوی تقسیم می‌شود از غم و اندوه و مبارزه گرفته تا آش مردمی". او چادری را که در آن زندگی می‌کند، نشان می‌دهد که از کارتون و کیسه‌های آشغال درست شده و همانند صدها چادر دیگری است که در پیاده‌روهای گلی، ردیف شده‌اند. در ۴۸ سالگی و بعد از ۲۰ سال کار در یک کارخانه‌ی اتوموبیل‌سازی، در سال ۹۸ از کار بیکار شده و یکی از ۴۰۰۰ پیکتروسهای (قطع‌کننده‌گان جاده‌ها) ماتانزا است.

در ۲۰ کیلومتری غرب بوئنوس آیرس و در قلب مهمترین منطقه‌ی صنعتی و پرجمعیت ترین جا در ایالت بوئنوس آیرس، بی‌کاران از ۲ هفته‌ی پیش راه آهن و راه استراتژیک ملی شماره‌ی ۳ که

پایتخت را به اوشوایا (۳۲۰۰ کیلومتری جنوب بوئنوس آیرس) وصل می‌کند را قطع کرده‌اند. آنها حقوق بیکاری می‌خواهند و ایجاد کار که ماههاست به آنها وعده داده شده است....

کمی دورتر فرزندان ۳۰۰۰۰ گم شده در زمان دیکتاتوری نظامی (۷۶ - ۸۳) مستقر شده‌اند و نماینده‌گانی از جنبش "بی‌زمینان" برزیل و فدراسیون کارگران اورگوئه برای حمایت از پیکتروسها آمده‌اند و روزانه خانواده‌های جدیدی از سراسر آرژانتین به آنها می‌پیوندند....

در ماتانزا بیکاری بیش از ۳۰٪ است. کارخانه‌های بزرگی نظیر مرسدس بنز، فولکس واگون و ذوب آهن آسیندار، انبارهای سردخانه‌ای و صدها موسسه‌ی کوچک بسته شده‌اند و یا با بازدهی کم کار می‌کنند. طبق آمار دولتی بیش از ۴۰٪ مردم ماتانزا زیر خط فقر زندگی می‌کنند. ۶۰٪ از اینان از میان طبقات متوسط به فقر کشانده شده‌اند....

میگوتل، دکتری که برای کمک به بیکاران به منطقه آمده چنین می‌گوید: در اینجا شرایط زندگی برای بچه‌ها و سالخوردگان طاقت فرسا است. آنها غذا ندارند، روی زمین خشک می‌خوابند و لباس کافی برای مقابله با سرما ندارند و شدیداً دچار افسردگی هستند....

* _ در چنین شرایطی است که سرکردگان بازار "آزاد" جهانی سرمایه احساس خطر می‌کنند و برای تقویت بنیه‌ی دفاعی خود، در برابر طغیان جهانی داغ لعنت خوردگان، به تکاپو افتاده‌اند. چنین جنگی اساساً متوجه کشورهای ضعیف و یا در حال توسعه خواهد بود تا آنها را در زیر مهمیز سرمایه‌های بزرگ فرامولی نگهدارند و در عین حال مانع آن شوند که قطبهای رقیب خطری برای سرمایه‌های آمریکائی فراهم سازند. سخنان وزیر دفاع آمریکا که در زیر می‌آید سوت خطر جنگ جهانی سوم می‌باشد و هشجاری کلیه‌ی نیروهای کمونیست و مترقی و دموکرات را برای مقابله با یک چنین خطر سهمگینی ایجاب می‌کند.﴿

لوموند ۳۰ مه ۲۰۰۱: دونالد رامزفلد، وزیر دفاع آمریکا روز دوشنبه ۲۸ مه در واشنگتون از مردم آمریکا خواست که فکر نکنند که جنگ را پشت سر گذاشته‌اند و هشدار داد: " ما در آغاز قرن جدیدی هستیم و یک بار دیگر ممکن است ما با ترانه‌ی آشنائی که طبق آن جنگ را طبق قوانین بین‌المللی، توافقات تسلیحاتی، وابستگیهای متقابل و درحال ازدیاد، اصول لیبرال، جهانی شدن، بازار آزاد و بوجود آمدن احساس مشترک، بالاخره پشت سرگذاشته‌ایم، مواجه شویم. چنین خواب پریشانی امکان وقوع دارد" او در مراسمی که بوش نیز شرکت داشت اعلام کرد که آمریکا باید ارتشی درست کند که " پیشرفتهای انقلابی تکنولوژیکی آن در مسئله‌ی جنگ باعث شود تا صلح را با طرح مجدد جنگ حفظ بکنیم".

* * *

مبارزه عین زندگی است

چنین آموختم در نوجوانی :

"کار علت تکامل میمون است به آدمی"
تکاملی حیرت انگیز در آفرینش انسان!

"کار یعنی سلامتی، بهترین تضمین زندگی"
کار مقرب ترین صنمهاست.

آموزشی جالب و شغف انگیز!

* * *

و خواندم بسی حکایتها :

فرسوده شد انسان،

در تلاش معاش ،

و یا از گرسنگی معرد .

بازدهی کم تولید نیز، فرساینده زندگی شد.

و چه تاریخ غم انگیزی !

* * *

گذشت زمان : سال پشت سال، قرن بعد قرن.

در عرصه ی کار

ریخته شد عرقها

جاری خونها

و حاصل کار ، ربوده !

اما، پرتلاش انسان

از تجربه آموخت

بر دانشش افزود .

تولید بالا رفت و

رفاه چهره بنمود .

امید به زندگی بهتر در دلها جوشید.

کار مولد را انسان خدای خود دانست!

خالقی رهائی بخش

اما نه برای تولید گران !

* * *

امروز ، در طغیان است رود کالاها

می توان از پهنه ی گیتی روفت

گرسنگی و بی کاری را، اما

کم کردن مزدها ،

استرس در کار ،

ساعات کار طولانی و شدت بار ،

و ارتشی بدون کار

تباهی و مرگ آفرین شده

ظلم بر بازار کار بال گسترده
 وضعی به غایت ناگوار!
 * * *
 کار مولد پرستیده شد .
 امروز ،
 مبارزه تا محو دزدان حاصل
 آهای ای پینه به دستان اردوی کار
 نگذارید مشتی سرمایه دار
 کار
 به تباهی کشند زندگی انسان را !
 زندگی است !
 داشتن کار، حقی است انسانی
 * * *
 و نه هدیه ی سرمایه دار!
 کسب این حق ،
 ربائید
 گره خورده با مبارزه
 وسعت جهان!
 تا برکناری حق کیشان !
 * * *
 ملامت از
 بی کاری
 فقر و گرسنگی
 مرگ در
 دیروز،
 کار انسان را آفرید و خدای آن شد.
 قحطی !
 امروز،
 مبارزه بر سر کسب ثمره ی آن نجات بخش است!
 ۱ مه ۲۰۰۱
 *
 ع- بیتالودی
 دیروز ،
 *